



بررسی

خیزشهای اخیر

و نیروهای

منتسب به جنبش

کمونیستی ایران

مقدمه

۴

۷

بخش اول: بررسی زمینه های سیاسی - اقتصادی خیزش های یک دهه اخیر

۸

۱- چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی و تغییر و تحولات آن

۱۰

۲- جمهوری اسلامی و بازسازی اقتصادی بعد از جنگ ایران و عراق

۱۲

۳- دوران احمدی نژاد، شیفت مهم در سیاست های جمهوری اسلامی

۱۶

۴- دهه چهارم جمهوری اسلامی: تضادها و خیزش ها

۱۸

۵- بررسی مبارزات و خیزش های اخیر

۱۸

الف - بررسی خیزش ۸۸

۲۰

ب - بررسی خیزش دی ۶۹

۲۳

پ - بررسی خیزش آبان ۸۹

۲۴

۶- خیزش آبان ماه و جنایات و اهداف رژیم متعاقب آن

۲۵

الف - مشروعیت از انقلاب ۷۵

۲۵

ب- ژست استقلال و ضدیت با امپریالیسم آمریکا

۲۶

پ - اتکاء به اسلام

۲۷

ت - اهرمهای موقتی و هرز شدن آنها

۲۹

بخش دوم: رابطه خیزشهای اخیر و نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی

۳۱

۱- بحران در جنبش کمونیستی ایران

۳۴

۲- رهبری و یا نقش ایفاء کردن در جنبش ها و خیزش های مردمی

۳۸

۳- تبلیغ و ترویج با هدف بسیج و سازماندهی

۳۹

۴- ضرورت وحدت و ابزارهای آن

۴۲

۵- لزوم جمعبندی از گذشته و پایان دادن به بحران کنونی

۴۴

۶- نکته پایانی

مقدمه:

مبارزات اقشار جامعه بخصوص از دیماه ۹۶ وارد مرحله نوینی شد که در آبانماه ۹۸ به اوج خود رسید. التهابی که این مبارزات به جامعه بخشید هنوز فروکش نکرده است و هر آن ممکن است دوباره شعله ور گردد. اما واقعیت این است که علیرغم نارضایتی های وسیع و مبارزات طیف های گوناگون مردم و جسارت و از خود گذشتگی آنان، جنایت کاران هم چنان سلطه خود را بر جامعه و مردم ایران حفظ کرده و به سبعمانه ترین و گسترده ترین شیوه های سرکوب روی آورده اند تا حکومت خود را نجات دهند.

چه عواملی باعث شده است که رژیم خونخواری که به طور روز افزونی آخرین قطره های مشروعیت خود را از دست می دهد، همچنان به حاکمیت ستم گرانه خود ادامه دهد.

بدون شک کمبودهای بسیاری در جنبش ها و مبارزات کنونی موجود است اما عدم وجود یک نیروی کمونیستی واقعی که بتواند با متدی صحیح و مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک نقشه راه را ترسیم و ملزومات به اجرا گذاردن آن را فراهم کند، در راس این کمبودها قرار دارد.

در اوضاع و شرایط کنونی، مبارزه حاد و سرنوشت سازی در عرصه ایده ها و ترسیم راه در جریان است. از یک طرف نیروها و جریاناتی در تلاشند که نظام استثماری حاکم را با یک نظام استثماری دیگر عوض کنند و از طرف دیگر کمونیستها در تلاشند که مبارزه را در مسیر سرنوینی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جامعه نوین هدایت کنند. جمع ما با انتشار این نوشته در تلاش است تا نظرات خود را در خدمت به چنین مسیری ارائه دهد.

این جزوه شامل دو بخش است. بخش اول بررسی و تحلیلی است بر بیش از چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی و خیزشهایی مردمی در دهه چهارم عمر جمهوری اسلامی. تمرکز این تحلیل بر شیوه ها و سیاست های اساسی و عمومی است که جمهوری اسلامی برای تثبیت، حفظ و ادامه حکومت خود در بیش از چهار دهه به کار برده است و مبارزات و مقاومت های مردمی بخصوص از سال ۸۸ که در نتیجه این سیاست ها بوده است. در حقیقت بخش اول مقدمه ای است بر بخش دوم.

بخش دوم تحلیلی فشرده در مورد موقعیت، کمبودها و بحران نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در ایران است. در این بخش، تمرکز اصلی بر بحرانی است که این جنبش را در بر گرفته است و تلاش شده به برخی از مهمترین علل این بحران پرداخته شود. آن چه که دغدغه اصلی این نوشته است و هردو بخش اول و دوم را در بر گرفته این سوال است که چرا نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در سه خیزش بزرگی که دهه چهارم حکومت جمهوری اسلامی را در بر گرفت نقشی موثر و یا حتی محسوس نداشتند. مهم تر از آن این که چرا این بی عملی مسئله هیچ یک از نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی به معنای واقعی نشد و

هیچ تلاشی حداقل در حیطه نظری برای پاسخ دادن و فائق آمدن بر آن انجام نگرفت. بدون شک این نوشته نه پایانی بر سوالات و پاسخ ها در رابطه با بحران جنبش کمونیستی ایران بلکه تنها مقدمه ای است در این مورد. به همین دلیل امیدواریم که سوالات و پاسخ نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران هستند خالی از جهت گیری های سکتاریستی و گروه گرایی و در خدمت به انقلاب پرولتری، در مورد بحران جنبش کمونیستی ایران در اختیار کل جنبش نیز قرار گیرد و با سهم گیری در چنین بحث و جدلی بتوان گام های موثری در جهت رفع بحران و شکوفایی جنبش کمونیستی ایران برداشت. همچنین ما به افراد و روشنفکران، فعالین سیاسی در حوزه های مختلف مبارزاتی هم چون جنبش کارگری، دانشجویی، زنان و ... که خواهان سهم گیری در چنین پروسه ای هستند خوش آمد می گوئیم و معتقدیم که بحث ها، نقد ها و یا نقطه نظرات شان در این مورد به خلاقیت و پویایی نظری و پیش گذاشتن راه حل کمک موثری خواهد کرد.

منظور این نوشته و بخصوص بخش دوم آن که به بحران جنبش کمونیستی ایران می پردازد، برخورد به هیچ یک از نیروهای موجود به طور مشخص نیست بلکه هدف بررسی اساسی ترین اشکالات و ناکامی های این جنبش در کل است. واقعیتی که باید اندیشیده شود آن است که بدون یک جمع بندی متکی بر واقعیت و متکی بر متد علمی و حرکت در جهت یک جامعه کمونیستی غیر ممکن است. زدودن اشکالات و اشتباهاتی که متکی بر متد ماتریالیستی دیالکتیکی نیست یک ضرورت برای پیشروی است. ما امیدواریم که همه افراد و یا نیروهایی که خود را متعلق به جنبش کمونیستی می دانند در چنین فرایندی سهم گرفته و نقش ایفاء کنند و با کنار گذاردن منافع و علایق گروهی، برای نجات جنبش کمونیستی ایران و برای جلوگیری از پیوستن آن به تاریخ، برای کشف حقایق و دلایل واقعی که باعث شده جنبش کمونیستی ایران به اینجا کشیده شود و شناسایی اشتباهات واقعی تلاش کنند. حرکتی که نه تنها برای مبارزه کنونی حیاتی است بلکه در خدمت مبارزات نسل هایی قرار خواهد گرفت که مصمم هستند مبارزه برای رهایی بشریت و مارش به سوی جامعه کمونیستی، جامعه ای که در آن آثاری از ستم و استثمار نباشد را ادامه دهند.

لازم به تذکر است که نسخه اولیه این نوشته در تابستان گذشته (۱۳۹۹) تهیه شده است. از آنجا که تمرکز این نوشته بر اوضاع کلی و عمومی جنبش قرار گرفته است ما به برخی از مسایل مهمی که جامعه با آن روبرو بوده همچون موضوع همه گیری کرونا، اوضاع اقتصادی و تحولات سیاسی همانند تحریم ها علیه ایران و یا تغییرات در صحنه سیاسی آمریکا و تاثیرات آن نپرداخته ایم. از یک طرف این تغییرات و تاثیرات علیرغم اهمیتی که می توانند داشته باشند اما نکته اصلی و هسته اصلی نظری این جزوه را تغییر نخواهد داد. از طرف دیگر تحلیل تحولات سیاسی و بقیه تحولات و تاثیراتی را که برای جنبش مردمی و هم چنین جنبش کمونیستی در بر خواهد داشت، در نوشته جداگانه ای در اختیار جنبش قرار خواهیم داد.

جمعی از کمونیست های انقلابی - ایران

انتشار خرداد ۱۴۰۰

بخش اول

بررسی زمینه های سیاسی-اقتصادی

خیزش های یک دهه اخیر

بخش اول:

بررسی زمینه های سیاسی - اقتصادی خیزش های یک دهه اخیر

یکی از مهمترین مشخصه های جامعه ایران در یک دهه گذشته مبارزات فوق العاده مهم اقشار وسیعی از توده های مردم علیه حاکمیت جمهوری اسلامی است. اینک پس از گذشت بیش از یک سال از مبارزات آبان ۹۸ - دی ماه ۹۹ جا دارد که با در نظر داشتن مبارزات عظیمی که جامعه ایران در یک دهه گذشته از سرگذرانده به تحولاتی که به اوضاع و شرایط کنونی انجامیده و برخی از مهمترین درسهایی که برای جنبش انقلابی و کمونیستی ایران در بر داشته است بنگریم.

خیزش ها و مبارزات الهام بخشی را که توده های مردم خصوصا جوانان اقشار تهیدست و تحتانی جامعه علیه رژیم جمهوری اسلامی پیش بردند و بسیاری از خط قرمز های رژیم جمهوری اسلامی را زیر پا گذاشتند، هوای تازه ای را در جامعه تزریق کرد.

خیزش سال های ۸۸، ۹۶ و ۹۸ نشان از بی قراری جامعه ای دارد که دیگر گنجایش تحمل سلطه ستم گرانه و استثمارگرانه جمهوری اسلامی را ندارد و نمی تواند به این شرایط فلاکتبار ادامه دهد.

عملکرد جمهوری اسلامی در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، نظامی عمدتا در جهت فشار بر توده های مردم بوده است. با گذشت بیش از چهار دهه چرک و کثافات حاکمیت جمهوری اسلامی بیش از پیش عریان گشته است. پایه هایی را که رژیم بر آن استوار گشته پوسیده شده اما مرتجعین حاکم تلاش دارند بصورت موقتی و با کمک حيله ها و یاری قدرت های بزرگ امپریالیستی آنها را بازسازی کنند.

۱- چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی و تغییر و تحولات آن:

خمینی و باندهای اسلامی وابسته به آن با استفاده از ابزارها و نهادهای مذهبی موجود در جامعه توانست که رهبری انقلاب ۵۷ را کسب کند، انقلابی که خواسته‌های اقشار گوناگون مردم را منعکس می‌کرد. اما این باند مرتجع توانست در میانه راه آنرا سقط کند و حاکمیت مستبدانه دینی، ضد مردمی و وابسته به امپریالیسم خود را به مدت بیش از چهار دهه بر مردم ایران تحمیل کند.

اگر چه ماهیت این رژیم ارتجاعی بوده است، اما برای این که بتواند در طول این چهار دهه بر مسند قدرت باقی بماند و مردم را تحت حاکمیت خود نگاه دارد، از فرم‌ها و اشکال مختلف در هرم قدرت استفاده کرده است. هرچند مبارزات مردم خصوصا خیزش‌های اخیر نشان می‌دهد پایه‌هایی که این رژیم بر آن بنا شده بود لرزان تر و سست تر از همیشه شده‌اند.

جمهوری اسلامی با اتکاء به دین اسلام و استفاده از اعتقاداتی که در میان توده‌ها رواج داشت توانست بر موج انقلاب سوار شود و اعتبار مبارزات مردم علیه دیکتاتوری و وابستگی خاندان پهلوی را به نام خود ثبت کند. امپریالیستها در چنین شرایطی همراه با زد و بندهای پشت پرده متقاعد شدند که سلطنت خمینی و اقمارش می‌تواند جایگزین مناسبی برای شاه باشد و حتی به خاطر تفکرات بنیادگرایانه و ضدیت با کمونیسم در جنگ سردی که در جریان بود در تنش‌ها و کشمکش‌ها در مقابل بلوک شرق در منطقه نقش مفیدی بازی کند. به همین دلیل سراسیمه به یاری خمینی و حکومت اسلامی اش شتافتند تا قبل از اینکه انقلاب عمق یابد، خمینی با جمهوری اسلامی اش بر مسند قدرت بنشیند.

حکومت اسلامی از همان ابتدا دست به کار شد تا دستاوردهای مبارزات مردم را سرکوب کند و مبناهای ایدئولوژیکش را به نمایش گذارد و بر مردم جامعه تحمیل کند. رژیم جمهوری اسلامی با حمله به زنان و اجباری کردن حجاب در سال ۵۷ یکی از مهم‌ترین پایه‌های اسلامی بودنش را اعلام کرد: زن ستیزی. جمهوری اسلامی با حمله وحشیانه به کردستان و سرکوب مردم کرد در تابستان ۵۸، سپس سرکوب خلق عرب و ترکمن صحرا ماهیت شونیستی و ضدیت با ملیت‌های تحت ستم و حمایت از زمینداران و سرمایه‌داران را به نمایش گذارد و نشان داد که مدافع و حامی اصلی استثمارگران است. اما علیرغم این سرکوب‌ها توانست با پشتوانه و استفاده از اعتبار انقلابی که به سرقت برده و با استفاده از پایه ایدئولوژیک خود یعنی اسلام به سرکوب و تحکیم حکومت خود ادامه دهد. در اثر افشاگری‌ها و فعالیت‌ها و مبارزات نیروهای انقلابی و کمونیست هر روز سوالات زیادتری برای بخش‌های بیشتری از مردم در مورد موقعیت و ماهیت رژیم اسلامی مطرح می‌شد. اما در این میان دو واقعه مهم به یاری جمهوری اسلامی و رهبران آن رسید. یکم اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان طرفدار خمینی و دوم جنگ ایران و عراق، که جمهوری اسلامی این دو واقعه را تکیه‌گاه‌های مهمی برای تحکیم حکومت خود قرار داد. جمهوری اسلامی با ضدیت ظاهری با آمریکا نه تنها توانست از احساسات ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی مردم بهره‌برداری کند، بلکه به گنجی و توهم نسبت به ماهیت خود در میان مردم و طرفداران‌ش دامن زد. علاوه بر این جمهوری اسلامی به درجاتی توانست همین گنجی و توهم را در میان بخش‌هایی از مردم منطقه ایجاد کند.

رژیم جمهوری اسلامی از همین موضوع برای تصفیه برخی از عناصر لیبرال هم چون بازرگان و نهضت آزادی که دیگر تاریخ مصرف شان برای رژیم به پایان رسیده بود، استفاده کرد تا خود را به عنوان رژیمی «ضد امپریالیستی» در سطح ایران و جهان معرفی کند.

با آغاز جنگ ایران و عراق و اتکاء به ناسیونالیسم و عرق ملی جمهوری اسلامی نه تنها موقعیت خود را تحکیم بیشتری بخشید، بلکه اقشاری را که برایشان موضوع ملیت و ناسیونالیسم ایرانی جنبه غالب تر و اهمیت بیشتری از اسلام داشت توانست به صفوف خود جلب کند. همچنین بسیاری از وابستگان به رژیم شاه که از خمینی و رژیم اسلامی دل خوشی نداشتند با این مسئله به رژیم جمهوری اسلامی لبیک گفتند. ناگفته نماند که اکثر نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی از بررسی درست این وقایع و بررسی ماهیت رژیم عاجز ماندند و نه تنها قادر نشدند اهداف حاکمین اسلامی را افشا کنند بلکه با شرکت و دفاع و یا حمایت خود از این وقایع ناخواسته به اهداف رژیم کمک کردند.

بالاخره در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ خمینی و دارودسته اش شرایط را مناسب دیدند که تصفیه دیگری در حکومت ایجاد کنند و حکومت را یک دست تر کنند و از طرف دیگر قلع و قمع دیگری علیه آزادی هایی که مردم در نتیجه مبارزات خود و در پروسه انقلاب ۵۷ بدست آورده بودند آغاز کنند. چند سال خونین همراه با کم سابقه ترین جنایات علیه توده های مردم سپری شد که در آن هزاران کمونیست و انقلابی و دیگر مبارزین راه آزادی دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. حامی از خون بهترین و آگاه ترین فرزندان این کشور توسط خمینی و غداره بندانش به راه افتاد. قتل عامی با حمایت کشورهای امپریالیستی و سکوت کرکننده رسانه ها و سازمانهای "حقوق بشری" غرب صورت گرفت.

جمهوری اسلامی تا این زمان توانسته بود نه تنها ضربات شدیدی را به نیروهای انقلابی وارد کند بلکه تشکلات اکثر نیروهای کمونیست و مبارز و انقلابی را درهم بشکند و نیروهای مبارز کرد را که علیه ستم ملی و حق تعیین سرنوشت می جنگیدند، وادار به عقب نشینی به پشت مرزها کند. هم زمان در زندان ها به کشتار پرداخت و بسیاری را شکنجه، اعدام و یا مجبور به فرار و یا تبعید کرد. در تمامی این دوران پرچم ایدئولوژیک اسلامی اش را با اعمال سفت و سخت مناسبات پدر/مرد سالارانه و به اجرا گذاردن قوانین زن ستیزانه به اهتزاز در آورد و هر گونه تخطی از این قوانین و مناسبات تبعیض آمیز را با مجازات های شدید غیر انسانی به نام مجازات اسلامی پاسخ داد. جمهوری اسلامی با استفاده و مانور بر روی اشغال سفارت آمریکا و بخصوص جنگ ایران و عراق و قلع و قمع انقلاب و انقلابیون توانست، بعد از یک دهه از استحکام نسبی حکومتی برخوردار شود.

ضربه سیاسی مهم به جمهوری اسلامی بعد از مرگ خمینی، با وحدت محکم باندهای رفسنجانی و خامنه ای بر سر سرکوب مردم و تحکیم یک حکومت تئوکراتیک استبدادی و همچنین اتحاد در مورد مسایل بین المللی جبران شد. جمهوری اسلامی به معنای واقعی، انقلاب را بطور عمده سرکوب و انقلابیون واقعی را قتل عام کرده بود.

جمهوری اسلامی با امضای قطع نامه ۵۹۸ سازمان ملل برای خاتمه جنگ ایران و عراق و پس از آن کشتار یک نسل از کمونیست ها و انقلابیون در زندان ها که با سکوت رضایت مندانه همه امپریالیست ها همراه بود، توانست خود را به درجات بالایی تثبیت کند و مورد تایید علنی و غیر علنی امپریالیسم جهانی قرار گیرد.

۲- جمهوری اسلامی و بازسازی اقتصادی بعد از جنگ ایران و عراق

دوران پس از جنگ ایران و عراق که با تقسیم قدرت میان باندهای مربوط به رفسنجانی و خامنه ای رقم خورد با ضرورت های بازسازی اقتصادی بعد از جنگ همراه شد. با توجه به تحولات بین المللی و جهش در روابط جمهوری اسلامی با امپریالیست های غربی، بازسازی اقتصادی جمهوری اسلامی به معنی پرتاب کردن خود به آغوش باز امپریالیست ها بود. نفوذ اقتصادی امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی به اشکال مختلف جهش کرد. ساختار های اقتصادی روستا که علیرغم تغییرات و ضربات در دوران جنگ هم چنان یکی از ستون های اصلی اقتصاد بود در این زمان بیشترین ضربه را خورد. روند واردات کالا و سرمایه امپریالیستی بخصوص از اروپا که مصادف شده بود با دوران بعد از سقوط بلوک شرق و سرعت گرفتن روند جهانی شدن سرمایه، هر چه بیشتر، سریعتر و عمیق تر ایران را در شبکه جهانی سرمایه ادغام می کرد. فربه شدن باند های سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و فلاکت بیش از پیش تولیدات داخلی شدت و سرعت فوق العاده ای به خود گرفت.

کادرهای اطلاعاتی، امنیتی، سپاه و بسیج به آسانی و به سرعت وارد دانشگاهها شدند و مدارک دانشگاهی را به آسانی و حتی در کوتاه مدت دریافت کردند و یا به دانشگاه های اروپا اعزام شدند و به کادرهای اداری با مدارج بالا مبدل شدند. اینها یا خود وابسته و یا به نوعی به باندهای حاکم متصل بودند و یا متصل می شدند.

روند سرمایه گذاری های خارجی، با گسترش صدور نفت و سایر کالاهایی که در بازار جهانی تقاضا داشت و گرفتن وام های کلان از موسسات مالی امپریالیستی هم چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و واردات کالاهای لاکچری با خود یک رشد اقتصادی نسبی را به همراه داشت. همراه با این رونق اقتصادی باندهای حاکم و رده بالای حکومتی با استفاده از امتیازات خاص در حال انباشت ثروت و سرمایه و تثبیت موقعیت خود بودند و طیفی از سرمایه داران با سرمایه نجومی در حال شکل گیری بود. باندهای مختلف بر سر دست انداختن به منابع ثروت و تصاحب و در انحصار گرفتن رشته های تجاری سود آور در رقابت بودند. رونق نسبی اقتصادی بصورت عمومی و در سطوحی از جامعه تاثیر می گذاشت اما عمدتاً شرایط را برای گسترش سرمایه باندهای حاکم و بخش ممتاز وابسته به رژیم مهیا می کرد.

سرازیر شدن کالای غربی و پایان دوران ریاضت کشی ها در نتیجه جنگ، باعث گسترش طبقه متوسط و امکان ثروت مند شدن بخش هایی از خرده بورژوازی شهری شد و همین امر بخش هایی از این طبقه را را به طرفداری از رژیم متمایل کرد. اما بخش بزرگی از مردم و حتی بخش هایی از هواداران رژیم هم چنان از محرومیت ها و محدودیت ها در رنج بودند و به طور روز افزونی به حاشیه پرتاب شدند. در نتیجه پایه توده ای رژیم در حال ضربه خوردن بود.

در این میان یک قشر متوسط نسبتاً وسیع نیز به وجود آمد اما از آن جا که ماهیت رشد اقتصادی کاذب بود، جنبه موقتی بودن را نیز در بر داشت و پس از دوره کوتاهی به تجزیه نسبتاً وسیع طبقه متوسط دامن زد. به همین علت رونق نسبی اقتصادی برای حاکمین جمهوری اسلامی با تضادهای خاص خود همراه بود. به تضاد های باندها و جناح های مختلف در حاکمیت منجر شد و شکاف ها را یکی پس از دیگری نمایان ساخت.

روی آوردن به سیاست های نئولیبرالیستی جمهوری اسلامی باعث شده بود پس از یک دوره رونق موقتی بخش بیشتر و بیشتری از مردم به اقشار تحتانی رانده و اقشار قبلا تحتانی به قعر فلاکت پرتاب شوند. حنای رژیم در حال رنگ باختن بود. از طرف دیگر تضاد باند های مختلف سرمایه و سرمایه دار های تازه به قدرت رسیده بر سر قدرت و تصاحب منابع و بخش های سود آورتر، بر سر تقسیم غنائم، بر سر چگونگی حفظ و بقای رژیم، بر سر چگونگی سرکوب مردم، بر سر چگونگی حفظ پایه ها و مبنای های ایدئولوژیکی که در حال از دست دادن بودند، بر سر وابستگی به قدرت های امپریالیستی و... بالا گرفته بود و روز به روز این تضاد ها دامنه وسیع تر و خشن تری به خود می گرفت. در عین این که سرکوب و استبداد دینی و خفقا هم چنان ادامه داشت و تضاد بین مردم و جمهوری اسلامی حادث می شد.

با به پایان رسیدن دهه دوم جمهوری اسلامی دیگر اتحاد میان باندهای مختلف جمهوری اسلامی در حال در هم شکستن بود و حتی تاثیر خود را بر اتحاد دو باند اصلی، مهم و رهبری کننده جمهوری اسلامی یعنی رفسنجانی و خامنه ای نیز نهاده بود.

نسل جوانی که انقلاب را با جمهوری اسلامی معنی می کرد از انقلاب زده شده بود. در عین حال بخش وسیعی ای از این نسل به آسانی حاضر به قبول محدودیت ها، مبنای و موازین اسلامی نبودند و به شکلی خود به خودی آن را به زیر سوال می کشیدند. معضل اقتصادی، بیکاری، جو شدید اختناق و بی آینده گی، تشدید خشونت بر زنان بسیاری از جوانان را در سال های ۷۰ به مهاجرت وا داشت.

نارضایتی روز افزون در میان مردم، زنگ خطر را برای جمهوری اسلامی به صدا در آورده بود. این مسئله در کنار تضادهای بالایی ها برسر قدرت، بر سر چگونگی مدیریت جمهوری اسلامی بر سر چگونگی حفظ قدرت و بقاء جمهوری اسلامی و همچنین بر سر جهت گیری ها به کمپ های امپریالیستی و دیگر جهت گیری ها در مسایل بین المللی به رویش اصلاح طلبان حکومتی دامن زد. این جناح قادر شد بخش های مهمی از نارضایتی ها و مخالفت های مردم و اقشار مختلف را به زیر چتر خود بکشاند و هدایت کند. این جناح قادر شد، بخش بزرگی از مردم را به امید بهتر شدن اوضاع اقتصادی و خصوصا اوضاع سیاسی و رفع اختناق و محدودیت های اجتماعی از طریق صندوق های رای امیدوار نگاه دارد. هم زمان تئوریسین ها و کارشناسان سیاسی پرو امپریالیستی از طریق شبکه های اجتماعی و رسانه های امپریالیستی به شدت هر گونه مبارزه رادیکال و ضد سیستم را تقبیح و آن را تحت نام "خشونت" محکوم می کردند. این دارو دسته ها برای اشاعه نظرات شان با رجوع به نتیجه انقلاب ۵۷، به تبلیغ جنبش های مسالمت آمیز، مدنی و عاری از خشونت هم چون جنبش های تحت رهبری گاندی، نلسون مندلا و مارتین لوتر کینگ می پرداختند. آنان با وارونه کردن حقایق و پیش گذاشتن راه حل هایی که در چارچوب مناسبات حاکم قرار داشت تلاش کردند مردم را از انقلاب نا امید کنند. جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری خاتمی و در دور اول احمدی نژاد، توانست مردم را از طریق امید به تحول و یا حداقل بهتر شدن نسبی اوضاع از طریق صندوق های رای، به درجات بالایی کنترل کند.

۳- دوران احمدی نژاد، شیفت مهم در سیاست های جمهوری اسلامی

پایه هایی که رژیم جمهوری اسلامی خود را بر آن ساخته و ادامه داده بود، در حال سست شدن بودند. در واقع ماه عسل جمهوری اسلامی از زاویه پایه توده ای در حال به پایان رسیدن بود. دیری نپائید که به موازات اوج گرفتن ثروت های نجومی در میان حاکمان در قدرت، بخش بزرگی از قشر متوسطی که بر مبنای رشد کاذب اقتصادی پدید آمده بود به پائین سقوط کرد و بخش پائینی این طبقه به سطح طبقات تحتانی پرتاب شد.

در عین حال تضاد دیگری نیز در شرف تکوین بود. قدرت گیری جمهوری اسلامی در منطقه: این موضوع، هم زمینه عینی معینی داشت و هم این که برای تحکیم موقعیت جمهوری اسلامی، برنامه ریزی شده بود. این مساله برای امپریالیست های غربی خصوصا آمریکا خوشایند نبود. موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه در گره خوردن با موضوع هسته ای و حرکت هایی برای زمینه سازی ساخت سلاح های هسته ای منجر به حادثه تر شدن تضاد جمهوری اسلامی با امپریالیست های غربی شد. گره خوردن این تضاد ها به پیچیدگی اوضاع افزود.

در واقع سه تضاد مهم در ارتباط با رژیم در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد حادثه شدند. تضاد میان جناح های درون حکومتی، تضاد رژیم با مردم و تضاد رژیم با غربی ها. انتخاب یا انتصاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری در دور اول ظاهرا به معنی پیروزی اصول گرایان و شیوه های حکومتی و مدیریت اصول گرایان بود. اگر چه جمهوری اسلامی تلاش کرد مردم را به انتخاب بین بد و بدتر امیدوار نگاه دارد. اما در همان حال تغییرات استراتژیکی جمهوری اسلامی در حال رخ دادن بودند. به عبارت دیگر موضوع به قدرت رسیدن احمدی نژاد تنها به معنی به قدرت رسیدن اصول گرایان و برگشت به دوران قبل از خاتمی نبود، بلکه مهم تر از آن بیان تغییر و شیفت مهمی در سیاست های مرتجعانه جمهوری اسلامی و جهت گیری نوینی بود که دوران بعد از آن را رقم زد و منطبق بر شرایط خاص این دوره جمهوری اسلامی بود. شیفتی که از یک طرف تلاش داشت مردم را کماکان به رای و انتخابات امیدوار نگاه دارد و از طرف دیگر دمکراسی در میان باند های حاکم را که در میان شان تا حدی برقرار بود نیز به پایان رساند و قدرت را در انحصار و کنترل باند خامنه ای و وابستگانش مانند سپاه پاسداران متمرکز کند و رقبای اصلاح طلب و حتی باند رفسنجانی را تصفیه و یا تضعیف کند.

در چنین شرایطی موضوع آزادی های سیاسی و اجتماعی که در سطحی روبنایی و ظاهری در دوران خاتمی، طرح شده بود به کلی محو شد. این جهت گیری در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ و با تقلب آشکار و علنی به اوج خود رسید. اصلاح طلبان در برابر رانده شدن از قدرت به مقاومت پرداختند که این به نوبه خود نیز به خیزش ۸۸ دامن زد. این حوادث در عمل به تصفیه بیشتر اصلاح طلبان و تضعیف هر چه بیشتر باند رفسنجانی و انحصار قدرت به دست خامنه ای و در خدمت ساختار جدید حکومت انجامید. در این دوره نقش و جایگاه به مراتب بیشتری به سپاه پاسداران در عرصه سیاسی، قوه اجرائیه و مقننه داده شد. (در مورد خیزش ۸۸ جداگانه خواهیم پرداخت)

اما چرا چنین شیفت مهمی صورت می گرفت؟ این تغییر و شیفت دلبخواهی نبود و این گونه نبود که خامنه ای و اطرافیانش یک باره به فکر قبضه کردن قدرت افتاده باشند. موضوع این بود که هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی جهش هایی در حال تحلیل رفتن بود و دیگر نمی توانست به پایه های خود که در دو دهه اول به همراه داشت اتکاء کند و می باید علاوه بر اتکاء به سرکوب و قوه قهر به فکر آلترناتیوی برای ثبات خود باشد. از طرف دیگر این شیفت رابطه ای با تغییرات و جهش هایی داشت که در شرایط

اقتصادی صورت می گرفت و بخشی از الزامات آن و تابع عمل کرد آن بود. سیاست های نئولیبرالیستی که از زمان رفسنجانی آغاز و در دوران خاتمی ادامه یافته بود اینک وارد مرحله نوینی شده بود و تاثیرات کیفی خود را بر اقتصاد گذارده بود. شکوفایی اولیه و موقتی در حال فرو پاشی بود. با بالا رفتن قیمت نفت درآمدهای ارزی جمهوری اسلامی هم بالا تر رفت. اتکاء بیش از پیش به صدور نفت شد. درآمدهای ارزی در مسیر و در راستای سیاست های نئولیبرالیستی مصرف شد. به طور مثال سرمایه گذاری در سدها، ساختمان و راه سازی، سرمایه گذاری وسیع در بخش خدمات و تسهیل سودآور کردن سرمایه های وابسته، پرورش سرمایه داران تازه به دوران رسیده صورت گرفت. این مسئله باعث پیدایش سرمایه داران با سرمایه نجومی از درون باندهای حکومتی از طریق خصوصی کردن سرمایه ها، رانت خوری ها و کاستن سوبسیدها بود. از طرف دیگر سپاه پاسداران و بسیج اگر چه بعد از جنگ ایران و عراق به مرور به سرمایه گذاری در چند رشته مهم ساختمان سازی و یا چند رشته مهم پر سود پرداخته بودند، اینک دیگر دامنه نفوذ اقتصادی را شدیداً و سریعاً در رشته های کلیدی و امنیتی مثل ارتباطات و الکترونیک و هم چنین پروژه های نفتی، ساختمانی و راه سازی عظیم و صدها رشته های کوچک و بزرگ دیگر حتی در صنایع مواد غذایی گسترش داده بود و عرصه را به دیگران تنگ و تنگ تر کرد. از یک طرف عرصه فعالیت را در رشته های مختلف گسترش می داد و از طرف دیگر تلاش داشت که با دست انداختن بر پروژه هایی در ابعاد متوسط و کوچک، نیزبخش های هر چه وسیعتری را در اختیار و کنترل خود قرار دهد. به عبارت دیگر دست انداختن بر صنایع و سرمایه های کوچک تر و تصاحب آن ها و یا تصاحب پروژه های در ابعاد بسیار کوچکتر به معنی از میدان خارج کردن صاحبان آن ها یا تحت کنترل قرار دادن آنها بود. این مسئله باعث شد که بیکاری و فقیر شدن نه تنها در میان کارگران بلکه در میان اقشار تحصیل کرده دامن زده شود. تغییر مهم دیگر در عرصه اقتصادی باندهای سرمایه ای جمهوری اسلامی، روی آوری به واردات در کلیه عرصه ها حتی عرصه هایی که امکان تولید داخلی در آن موجود بود و یا در عرصه کشاورزی از جمله واردات صنایع سبک و ساده و مواد پایه ای کشاورزی و غذایی مثل گندم، برنج، چای، شکر، روغن و غیره که آخرین ضربه های مهلک به کشاورزان را وارد ساخت، بود. نتیجه این سیاست باعث شد که دهها هزار روستا نابود و یا از سکنه خالی شوند و ساکنین آن به خیل مهاجرین به شهرها و حاشیه نشینان بپیوندند. نتایج اقتصادی این شرایط برای توده های مردم فلاکت بار بود. بیکاری کارگران به سطح نوینی رسید. دهقانان در موقعیت فلاکت باری قرار گرفتند. بیکاری در میان قشر تحصیل کرده گسترش بیشتری یافت. قشر متوسط شکل گرفته دوران بعد از جنگ و یا از دوران قبل، در حال ریزش بود. اوضاع مسکن به یک معضل مهم برای اکثریت توده های مردم مبدل شده بود و تورم هر روز سرعت می گرفت. اوضاع وخیم اقتصادی تاثیرات و عواقب خود را در روابط خانوادگی، سن ازدواج و عرصه های دیگر اجتماعی می گذارد، اعتیاد، دزدی، جرم و جنایت، تن فروشی، تشدید زن ستیزی و افغان ستیزی.... این ها همه در ارتباط بود با بالا رفتن نرخ رشد اقتصادی اما در گردونه و شبکه سرمایه داری جهانی.

تاثیرات این شیفت در عرصه سیاست بین المللی نیز بازتاب مشهود و مشخصی داشت. مسئله دو گانه بود. اگر چه در نتیجه سیاست های اقتصادی و هم چنین گسترش صدور نفت جهشی در ادغام اقتصادی کشور در شبکه سرمایه جهانی صورت گرفت و اطاعت و بکار بستن توصیه های موسسات مالی امپریالیستی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تحسین آن ها را در پی داشت، اما این مسئله روی دیگری هم داشت که در شعارهای تو خالی و ضد آمریکایی و اسرائیلی احمدی نژاد انعکاس می یافت. هر چند این شعار ها تو خالی بود، اما بی دلیل نبود. این شعار ها با گسترش ایفای نقش رژیم جمهوری اسلامی در منطقه به مثابه یک

بازی گر اصلی در ارتباط بود. جمهوری اسلامی خود را در موقعیتی دید که نفوذ خود در منطقه را گسترش دهد. این موضوع با توجه به درآمدهای ارزی، شکل گیری سرمایه های عظیم و ادغام شدن در اقتصاد جهانی از یک طرف و از طرف دیگر بعد از اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا و گسترش نفوذ ایران در آن دو کشور از طریق نیروهای شیعه وابسته به خود قوت گرفت. جمهوری اسلامی هم چنین نفوذ خود در لبنان را از طریق حزب الله و در یمن از طریق نیروهای شیعه حوثی گسترش داد. جمهوری اسلامی تلاش داشت که در پاکستان و تا حدی در بحرین و عربستان سعودی از طریق شیعه ها نفوذ کند که با موانعی و عکس العمل تند حاکمین آنها روبرو شد. همچنین رابطه با رژیم سوریه به جمهوری اسلامی این امکان را می داد که بتواند ادعای گرفتن نقش مهمی را در منطقه طلب کند. جمهوری اسلامی با توجه به این شرایط به سرمایه گذاری در این ارتباط پرداخت. به تقویت نیروی نظامی و نیروی قدس و کمک های مالی و نظامی به نیروهای وابسته و متحد خود در منطقه مبادرت کرد. جمهوری اسلامی این مسئله را در خدمت منافع استراتژیک و حفظ قدرت خود می دید و برای آن سرمایه گذاری عظیمی کرد. در حقیقت نقش سپاه پاسداران در عرصه های مختلف و در زمینه های امنیتی، سیاسی، اقتصادی و عملیات نظامی خارج از مرزها نیز عمده بود. جمهوری اسلامی در همین ارتباط و در کنار این سیاست به فعالیت هایش در زمینه گسترش انرژی هسته ای که ادعا داشت هدف نظامی ندارد، پرداخت. موضوع انرژی هسته ای و تبلیغ بر حول آن چه هدف نظامی داشت و چه نداشت می توانست از آن در مذاکرات بین المللی به مثابه اهرمی در مورد نقش خود در منطقه استفاده کند. این مسایل تضاد با امپریالیسم آمریکا را حاد کرد. اما واقعیت این است که تضاد امپریالیسم آمریکا با ایران و حاد کردن آن بخصوص توسط آمریکا تنها به گسترش و دخالت های نظامی و سیاسی ایران در منطقه و موضوع هسته ای ایران خلاصه نمی شد بلکه انعکاسی از تضادهای میان امپریالیست ها نیز بود. تضاد میان امپریالیست های اروپایی و آمریکایی از یک طرف و از طرف دیگر تضاد میان امپریالیست های غربی و روسیه و چین که نفوذ و سرمایه گذاری هایش در ایران و دیگر نقاط جهان روبه افزایش بود، نیز عمل می کرد. تغییر موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه می توانست تاثیرات مهمی را در تضادها و رقابت های امپریالیستی در منطقه بگذارد.

در حقیقت رابطه جمهوری اسلامی با امپریالیست ها در مجموع دارای پیچیدگی هایی بود که هم چنان می توانست به گنجی در میان بسیاری از مردم و بسیاری نیروهای سیاسی در ایران و عرصه بین المللی دامن بزند. البته این تضادها صرفا ظاهری نبودند بلکه انعکاسی از تضادهای واقعی بودند. اما مخالفت جمهوری اسلامی هیچ گاه و بخصوص در زمان احمدی نژاد مخالفت با مقوله امپریالیسم در کل نبود و حتی مخالفت با قدرت آمریکا هم نبود. تولید و صدور نفت مهم ترین بند ارتباطی با امپریالیست ها و بخصوص امپریالیست های غربی را تشکیل می داد. به گونه ای که یک اقتصاد وابسته به امپریالیسم به ارث رسیده از زمان شاه به سبک دیگری بصورت نفت محور بازسازی شد. این مسئله بعد از جنگ ایران و عراق تشدید شد و در دوران احمدی نژاد جهش بزرگی کرد و عرصه های بسیار بیشتری علاوه بر نفت را در بر گرفت و به صورت عمیق تری در شبکه جهانی سرمایه ادغام شد. یک جنبه مهم تضاد با آمریکا بیشتر تضادی است که آمریکا با جمهوری اسلامی داشته است. امپریالیسم آمریکا از نفوذ و دست پیش گرفتن امپریالیست های اروپایی در ایران خشنود نبود. از گسترش مناسبات جمهوری اسلامی با چین و روسیه به شدت نگران بود و به همین دلیل از تبدیل شدن جمهوری اسلامی به یک بازی گر اصلی در منطقه و ابزاری که چنین امری را تسهیل می کند، به هیچ وجه راضی نبود. مثلا امپریالیست ها و بخصوص امپریالیسم آمریکا از نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه از طریق نیروهای شیعه

بررسی خیزش های اخیر و نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران

و وابسته به آن و همچنین امکان ساختن سلاح اتمی و همچنین بند بازی میان قدرت های بزرگ که اهرم های سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی برای نفوذ و قدرت بیشتر در منطقه را تقویت می کرد شدیداً نگران بودند. این مسایل نه تنها مورد مخالفت آمریکایی ها، بلکه بشدت مورد مخالفت رقبای منطقه ای ایران بخصوص اسرائیل و عربستان سعودی قرار گرفت. "تهدید های" احمدی نژاد علیه اسرائیل و آمریکا و مخالفت امپریالیست های غربی و اسرائیل با پروژه هسته ای ایران در آن زمان انعکاسی از این تضادها بود.

این شیفت در عرصه کلان به روند مهم دیگری نیز دامن زد که هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی و هم چنین در عرصه نظامی برای جمهوری اسلامی عواقبی در پی داشت. عواقبی که گریزی از آن نبود؛ یعنی گسترش جهش وار مناسبات با روسیه و چین که هم اجبار در آن بود و هم به عنوان یک تهدید علیه غرب و بخصوص آمریکا استفاده می شد. این مسئله بخصوص بعد از تحریم ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل در رابطه با موضوع انرژی هسته ای ایران سرعت بیشتری گرفت. در چنین شرایطی بود که سه دهه از عمر جمهوری اسلامی به پایان رسید.

به خاطر اهمیت این بخش که یک نقطه عطف در سیاست های کلان جمهوری اسلامی است خلاصه آن را نکته وار بازگو می کنیم:

به طور مختصر مختصات این تغییرات چه بودند؟

این تغییرات در چه شرایطی صورت گرفت؟

(۱) ریزش پایه توده ای که رژیم توانسته بود در دوران انقلاب و حوادث چند سال بعد از آن برای خود کسب کند. به عبارت دیگر رو شدن روزافزون شعار های توخالی و ماهیت ضد مردمی رژیم.

(۲) تقویت بنیه اقتصادی طبقه حاکمه، با ادغام در شبکه جهانی سرمایه و به رسمیت شناختن رژیم جمهوری اسلامی از جانب امپریالیست ها.

(۳) جهش درآمد ارزی به خاطر بالا رفتن جهش وار قیمت نفت در سال های ۸۰ و باز شدن دست رژیم از نظر منابع مالی.

(۴) جهش نفوذ سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در منطقه بخصوص بعد از اشغال افغانستان و عراق و تحکیم آن در سال های ۸۰ و ادعای نقش ایفاء کردن در منطقه و در نتیجه بازی کردن با موضوع انرژی هسته ای برای تحکیم و تضمین بقای خود.

به طور مختصر الزاماتی را که این شرایط برای طبقه حاکمه در بر داشت و منجر به تغییر سیاست در عرصه کلان شد:

(۱) لزوم متحد بودن هر چه بیشتر طبقه حاکمه؛ در نتیجه ضرورت تصفیه و یا مطیع ساختن جناح هایی که در تضاد با حاکمیت مطلق جناح غالب بودند.

۲) تقویت همه جانبه سپاه پاسداران در عرصه های مختلف نظامی در منطقه و عرصه های اقتصادی و خصوصا سیاسی در داخل کشور، به گونه ای که دولت و مجلس را عملا در اختیار گرفتند.

۳) جهت گیری مشخص با قدرت های امپریالیستی که به خاطر سابقه جناح بندی ها، این تمایل به سمت چین و روسیه از قبل آغاز شده بود اما اتکاء به غرب منتفی نشده بود.

عواقبی را که این تغییرات در سیاست های کلان برای ایران در بر داشت:

۱- تصفیه قهرآمیز جناح های درون حکومتی از طرق مختلف که از ۸۸ آغاز شد.

۲- تشدید استبداد و خفقان رژیم تئوکراتیک علیه مردم و فعالین سیاسی .

۳- جهت گیری هر چه بیشتر با روسیه و چین و کشیده شدن به درون جنگ های امپریالیستی و منطقه ای.

۴- اوضاع فلاکت بار اقتصادی در نتیجه سیاست های رژیم و شرکت در بازی های قدرت های بزرگ برای حفظ و تداوم نظام حاکم.

۴- دهه چهارم جمهوری اسلامی: تضادها و خیزش ها

دهه چهارم جمهوری اسلامی با حدت تضادها و خیزش های مردمی رقم خورد که خیزش ۸۸ اولین آن بود. تضاد با امپریالیست های غربی در عرصه سیاسی تشدید یافته بود. تضاد میان جناح های رژیم هم چنان حاد بود و جناحی که دست برتر داشت و اهرمهای اصلی حکومت را در اختیار داشت هنوز نتوانسته بود موقعیت خود را کاملا تثبیت کند و علاوه بر آن جبهه تازه ای از تضاد در میان اصولگرایان یعنی باند احمدی نژاد و خامنه ای در حال بازشدن بود. دوران دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد به پایان رسید. اما علیرغم این تضادها و عواقب احتمالی آن، رژیم هم چنان بر تغییرات استراتژیک در مواضع ارتجاعی و انحصار طلبانه خود اصرار می ورزید. به گونه ای که در انتخابات دور بعد یعنی سال ۹۲، صلاحیت رفسنجانی که باندش یکی از ارکان اصلی و اولیه جمهوری اسلامی بود همچنین صلاحیت رحیم مشایی معاون احمدی نژاد حتی برای شرکت در انتخابات رد شد. به عبارت دیگر اینبار کار به تقلب در انتخابات کشیده نشد بلکه از همان ابتدا رقبای بالقوه حذف شدند.

افتضاح تایید صلاحیت ها توسط شورای نگهبان در "انتخابات" سال ۹۲ و حذف آشکار عناصر مهم جمهوری اسلامی به گونه ای بود که خامنه ای و باندش صلاح را در آن دیدند بدون آن که به اهداف سیاست های کلان شان ضربه ای وارد شود اندکی عقب نشینی کنند. در نتیجه با جناح رفسنجانی اندکی سازش کرده و روحانی از عناصر نزدیک به رفسنجانی برای انتخاب شدن به میدان آورده شد تا با وساطت رفسنجانی حمایت اصلاح طلبان حکومتی را بخود جلب کنند. این سازش به هیچ وجه به معنی تغییر سیاست در رابطه با توده های مردم نبود بلکه بدین معنی بود که روحانی خود را با گفتمان میانه روی (ملغمه ای از گفتمان اصلاح طلبی و اصول گرایی) معرفی کرد اما در عمل در راستای سیاست های حاکم جمهوری اسلامی قدم برداشت و به مرور همان گفتمان ظاهری را تغییر داد و شمشیر را از رو بست. به عبارت دیگر با تغییرات اساسی در سیاست

های استراتژیکی جمهوری اسلامی که منطبق بر شرایط آن دوره بود، روحانی قرار بود که از حدت تضادها بکاهد. اول اینکه با گفتمان ها و قول و قرار های فریبکارانه از تضاد با توده های مردم پس از دو دوره پراشتهاب ریاست جمهوری احمدی نژاد بکاهد. دوم اینکه سازش بر سر روحانی تلاشی بود برای وحدت و بازی دادن برخی از عناصر مغلوب درون حکومت به شرط آن که با تغییرات استراتژیک در سیاست های جمهوری اسلامی همراهی کنند و به موقعیت خامنه ای و موقعیت نظامیان حامی اش یعنی سپاه و بسیج در امور مختلف صحنه گذارند. سوم اینکه روحانی و کابینه اش گروه مناسبی برای مذاکرات هسته ای با پنج بعلاوه یک بود. اما مسایل همیشه آن گونه که مرتجعین برنامه ریزی می کنند به پیش نمی رود.

در مورد تلاش برای حل تضاد با آمریکا و امپریالیست های غربی، انرژی هسته ای تنها یکی از موضوعات مورد بحث برجام بود. آن چه در برجام مورد موافقت ضمنی قرار گرفت تا حدی به رسمیت شناختن نقش ایران در منطقه بود و این امتیاز مهمی برای جمهوری اسلامی بود. علاوه بر آن قرار شد که امتیازات اقتصادی از جمله پایان دادن تدریجی تحریم ها و آزاد کردن بخشی از ذخایر مالی ایران که بلوکه شده بود، به جمهوری اسلامی داده شود. این امتیازات قرار بود که تغییرات مهمی در موقعیت اقتصادی ایران بوجود بیاورد که البته برای سرمایه داران و طبقات استثمارگر شرایط مناسبی را فراهم کرد و راه را برای ادامه سیاست های نئولیبرالیستی و تسریع حرکت در جهت اوامر موسسات مالی امپریالیستی هموارتر کرد. این مسئله در شرایط جهانی شدن سرمایه این امکان را برای سرمایه داران بزرگ و نهادهای بزرگ سرمایه داری نیز فراهم می کرد تا در دیگر کشورها بخصوص در کشورهایی که نفوذ داشت به سرمایه گذاری دست زند. اگر چه چنین روندی آغاز شده بود اما شرایط برای گسترش آن بیش از پیش فراهم شد. همچنین باید اضافه کرد که دامنه فساد در سطوح بالای حکومت را بطور گسترده ای افزایش داد، اما به طور کلی این تغییر و تحول نه تنها نتوانست به اوضاع بد اقتصادی توده مردم کمکی کند، بلکه به بیکاری های وسیع دامن زده شد، حتی اقشار متوسط نیز در شرایط بدی قرار گرفتند. اقشار تهیدست، تهیدست تر شدند و تورم و گرانی گسترده تر شد و همه این عوامل به شرایطی پا داد که منجر به خیزش سراسری دی ماه ۹۶ شد.

با به قدرت رسیدن ترامپ، سیاست آمریکا در قبال ایران تغییر کرد. تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران بخشی از تغییراتی بود که امپریالیسم آمریکا قرار بود در ارتباط با جهان اتخاذ کند. مثلا ترامپ و جناح هایی در درون امپریالیسم آمریکا تلاش داشتند تا تضادهای خود با امپریالیست های دیگر از جمله روسیه، چین و حتی اروپا را از طریق تضاد با جمهوری اسلامی حل کنند. با بیرون آمدن آمریکا از برجام دور تازه ای از فشارها بر جمهوری اسلامی از جانب آمریکا و تحریم اقتصادی آن آغاز شد. تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی با تحریم های آمریکا بخصوص تحریم های نفتی و منع شرکت ها و دولت های دیگر در ایجاد روابط تجاری با ایران، مشکلات بسیاری برای جمهوری اسلامی ایجاد کرد. برعکس دوره برجام که تاثیرات افزایش سرمایه و مبادلات بر موقعیت مردم تاثیرات چندانی نداشت این بار فشار تحریم ها عمدتا متوجه مردم ایران شد. سران رژیم و وابستگانشان در شرایطی قرار داشتند که بتوانند موقعیت خود و دستگاه سرکوب خود را سرپا نگاه دارند در حالی که توده های مردم با گرانی، بیکاری و کم شدن روزبروز دستمزد روبرو شدند. فقر و فلاکت بیداد می کند و اینبار فشارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به هم گره خورده و خیزش آبان و دیماه ۹۸ را به همراه آورد.

۵- بررسی مبارزات و خیزش های اخیر

الف - بررسی خیزش ۸۸

جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۸ در شرایطی دهه سوم عمر خود را پشت سر گذاشت که با بحران سیاسی مهمی یعنی خیزش ۸۸ روبرو شد.

خیزش ۸۸ گرهی بود از تضادهای میان دو جناح حکومتی و تضاد مردم با حاکمیت. از یک طرف تضاد میان حاکمیت به نقطه اوج معینی رسیده بود و بر سر مسایل مربوط به قدرت و جهت گیری های استراتژیک به آنتاگونیسم کشیده شد و از طرف دیگر قشرهای بیشتری از مردم از زاویای مختلف به صف مخالفین حکومت می پیوستند. این مبارزات از طرف آنانی که از محدودیت های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی دوران احمدی نژاد به تنگ آمده بودند و تحمل ادامه آن دوران را نداشتند آغاز شد. بسیاری از آنان با قول و قرار های اصلاح طلبان میرحسین موسوی و مهدی کروبی امیدوار شده بودند و تصور می کردند که از طریق انتخابات و انتخاب اصلاح طلبان حکومتی می توان تغییری را انتظار داشت. اما، تقلب آشکار در انتخابات خشم آنان و بسیاری از مردم را به همراه داشت. مبارزات ۸۸ تنها متشکل از امیدواران به انتخابات نبود بلکه بسیاری از مردم هم که از اصلاح طلبان ناراضی بودند و با تجربه دوران خاتمی نیز نتیجه گرفته بودند که این رژیم اصلاح پذیر نیست و یا اینکه اصلاح طلبان هم از همان قماشند به همراه بسیاری دیگر از مردم که کلا با سیستم و نظام جمهوری اسلامی مخالفت دیرینه داشتند، به خیابانها ریختند.

ابعاد این مبارزات از نظر وسعت شرکت توده های مردم و از نظر گستردگی آن و ادامه یابی آن علیرغم این که عمدتاً تنها در چند شهر بزرگ تمرکز داشت بی سابقه بود. این خیزش تغییر مهمی در مناسبات میان مردم و جمهوری اسلامی به وجود آورد و شکاف میان توده های مردم و جمهوری اسلامی را عمیق تر کرد و زخمی مرهم ناپذیر را بر پیکر جمهوری اسلامی ایجاد کرد.

مبارزات ۸۸ عمدتاً تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی قرار داشت. آنها توانسته بودند که بخش مهمی از مبارزات سال های ۷۰ و ۸۰ را چه در جنبش دانشجویی و یا زنان و یا در عرصه های دیگر، تحت رهبری و یا نفوذ خود قرار دهند. علیرغم این کمبود، مبارزات قهرمانانه ای که زنان و مردان جوان و همه مردم به پیش بردند از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود، چرا که ضربه محکمی به سه دهه قدر قدرتی حکومت اسلامی بود.

به قدرت رسیدن موسوی و کروبی و یا کلا اصلاح طلبان تنها مسئله بخشی از معترضین بود. برای بخش مهمی از مردمی که به خیابان آمدند موسوی بهانه بود و در واقع کل نظام هدف آنها بود. اما این که رهبری این مبارزات در دست جناحی از حکومت قرار داشت، در دست کسانی که خود از سازندگان و گردانندگان همین نظام و سیستم بودند یک ضعف مهم برای خیزش بود که روشن بود دیر یا زود رهبران این جنبش یا سازش می کنند و یا باعث می شوند که جنبش شکست سختی بخورد. موسوی به مدت ۸ سال در یکی از حساس ترین دوران جمهوری اسلامی در دوران جنگ ایران و عراق نخست وزیر بود. آمل و آرزوهایش و جامعه ای را که نوید می داد دوران "طلایی امام" بود یعنی دوران قتل عام و قلع و قمع انقلاب و انقلابیون و برقراری ترور مطلقه مذهبی. حتی اگر بگوییم استفاده از "دوران طلایی امام" را به مثابه یک تاکتیک به کار می برد، آمل و آرزوهایش از "دوران طلایی خاتمی" نمی توانست فراتر رود.

بنابراین چنین محدودیت فکری که همان چارچوب فکری ارتجاعی جمهوری اسلامی بود نمی توانست و قادر نبود که مبارزات مردم را به اهدافش حتی به اهداف کوتاه مدت و یا مقطعی نزدیک کند. علیرغم این که تضاد با این بخش از هیئت حاکمه با جناح غالب حکومت به آنتاگونیسم کشانده شده بود، و نهایت مقاومت خود را کرد اما محدودیت های طبقاتی و تفکرات ارتجاعی اش و ترس از مبارزات مردم آنها را نیز به عقب نشینی کشاند. نتیجه آخر آنکه به تصفیه بخش مهمی از اصلاح طلبان حکومتی و به تسلیم واداشتن و خنثی کردن بخش دیگری از آنها انجامید. علیرغم اینکه این مبارزات به مدت ۹ ماه همراه با افت و خیز ادامه داشت اما رژیم با سببیت هر چه تمامتر به سرکوب مردم و مبارزات آنان پرداخت و با ایجاد محدودیت ها برای جناح مخالف به تدریج کنترل را دوباره در دست گرفت. اگر چه ضربه مهمی را متحمل شده بود.

یکی از مهمترین نکات این خیزش آن بود که نسل جوان نقش مهم و فعالی داشت. نسلی که قرار بود توسط جمهوری اسلامی متعهد به موازین جمهوری اسلامی پرورش یابد، علیرغم توهمات نسبت به اصلاح طلبان درون حکومتی و جنبش سبز و همچنین تمایل به پرهیز از خشونت در میان بخش مهمی از آنان، اما در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند و شجاعانه با مزدوران آن جنگیدند دهها نفر جانباختند و هزاران نفر دستگیر شده و تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفتند. در این خیزش زنان خصوصا زنان جوان نقش فوق العاده مهمی را ایفا کردند و این ضربه محکمی بود به زن ستیزی جمهوری اسلامی و ستم جنسیتی که از ابتدای حکومتش علیه زنان بکار بسته بود تا زنان را از زندگی اجتماعی محروم کند. برخورد زنان جوان نشان داد که زیر بار تزییقات جمهوری اسلامی نرفته اند و حاضر نیستند به این نظام و سیستم تمکین کنند، نشان داد که ایجاد فشارها و محدودیت ها بر زنان نتوانسته است زنان را نسبت به حقوق خود منفعل کند و خطاری بود که خشم زنان آتشی در زیر خاکستر است که دیر یا زود شعله ور خواهد شد.

این خیزش در سطح شهرهای بزرگ باقی ماند و به شهرهای متوسط و کوچک چندان گسترش نیافت. حتی در شهرهای بزرگ نتوانست کلیه طبقات و اقشار را بصورت توده ای در بر گیرد. عمدتا جوانان از قشرهای دانشجویی و روشنفکر و دانش آموزان از طبقات متوسط در آن فعال بودند. طبقات تحتانی اگر چه در آن نقش داشتند اما نه بصورتی چشمگیر و در محلات فقیر و حاشیه نشین کمتر نشانی از بروز این خیزش مردمی به چشم می خورد.

به همان ترتیب اگر چه کارگران و دیگر اصناف مثل معلمین در این مبارزات بصورت منفرد شرکت داشتند اما بصورت متشکل از آن حمایت علنی و روشنی نکردند. از طرف دیگر علیرغم شرکت فعال زنان جوان در این مبارزات، مبارزات زنان بصورت مستقل وجود نداشت یا حداقل شعارهایی حول مسئله زنان وجود نداشت، جریانات شناخته شده وابسته به زنان در داخل کشور در این زمان شدیداً غیر فعال شده بودند. دلیل آن هم این بود که زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی که بعدها "کمپین یک میلیون امضا" را تشکیل دادند و خود را در این دوران نماینده زنان می دانستند عمدتا امیدوار به تغییراتی در رژیم بودند تا از طریق به قدرت رسیدن اصلاح طلبان حکومتی بتوانند برخی تغییرات جزئی در مورد موقعیت زنان را بدست آورند. به همین علت در این دوره حتی تشکیلات خود را غیر فعال و هم و غم خود را به دفاع از میرحسین موسوی محدود و اعلام کردند که موضوع زنان و خواسته هایش در برابر «رای من کو» از اهمیتی برخوردار نیست!

از طرف دیگر ملیت های تحت ستم کرد، عرب، بلوچ و.. در مبارزات ۸۸ به علت بی اعتمادی و عملکرد اصلاح طلبان و نوع خواسته هایی که موسوی و کروی طرح می کردند، فعال نبودند. بدون شک شعار "رای من کو"

و "دوران طلایی امام" به خلق های تحت ستم که خود در همان "دوران طلایی" سرزمین شان به خاک و خون کشیده شده بود انگیزه ای را برای شرکت فعال در مبارزات نمی داد. همین مسئله در مورد بسیاری از اقشار مردم نیز صدق می کرد. موضوع زنان هم نیز بی ارتباط با این مسئله نبود. دوران طلایی دورانی بود که زنان بشدت تحت فشار قرار گرفتند و با انواع و اقسام سرکوب ها آزادی پوشش و بقیه حقوق محدودی را هم که داشتند از آن ها گرفتند. بنابراین حتی دوران خاتمی هم برای زنان نتوانست تحول کوچکی ببار آورد. شرکت نسبتا وسیع زنان جوان در شهرهای بزرگ نیز آمیخته ای بود از توهم و امید همراه با شک و تردید به تغییرات از بالا و هم چنین استفاده از این شرایط برای اعتراض خود و بیرون ریختن خشم و تنفرشان نسبت به اوضاع موجود.

شکی نیست که رژیم و جناح حاکم آن علاوه بر سرکوب، بیکار ننشست و در فکر بود تا بتواند موقعیت خود را باز سازی کند و بخصوص بخش هایی از عناصر سابق و طرد شده را به سازش بکشاند و حتی در میان بخش هایی از مردم اعتماد دوباره بوجود آورد. اما کارکرد رژیمی که بر اساس استثمار طبقاتی و ستم ها استوار است، و اتکاء اش برای حفظ و تداوم سرکوب و سرنیزه است نمی تواند با محدودیتهای بیشتری در مقابل مانورهای خود روبرو نشود.

این جنبش علیرغم نقاط قوت و ضعفش تحول مهمی در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بود. ضعف های نظام حاکم را بیشتر برملا کرد. علیرغم اینکه جناح غالب توانست در مبارزات جناحی پیروز بیرون آید و هدف تصفیه جناح موسوم به اصلاح طلب حکومتی را تا حد زیادی به پیش برد و جنبش مردم را وحشیانه سرکوب کند، طیف وسیعی از جوانان را به زندان بیاندازد و تحت شکنجه قرار دهد، دهها هزار نفر از جوانان و روشنفکران را مجبور به ترک کشور و مهاجرت کند، اما این خیزش ضربه جبران نا پذیری را بر پیکر نظام وارد کرد. ضربه به مشروعیت این رژیم؛ ضربه به مناسباتش با توده های مردم و پایه های خود و ضربه ای به ایدئولوژی اش بود، ضربه ای به قدرت مانورش برای ایجاد توهمات در میان مردم بود و این خود خمیر مایه مهمی برای مبارزات بعدی شد.

ب - بررسی خیزش دی ۹۶

خیزش دیمه ۹۶ نقطه عطف دیگری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی بود. این خیزش که بعد از نزدیک به ۴ دهه از حیات جمهوری اسلامی رخ داد، نقطه پایانی بود به سلطه اصلاح طلبان حکومتی بر مبارزات و اعتراضات مردمی. هر چند که اصلاح طلبان به مثابه یک جناح از حاکمیت تصفیه شده بودند و قدرت چندانی هم نداشتند؛ اما موضوع مهم و تعیین کننده در این خیزش این بود که امکان تغییر از بالا و از طریق جناح اصلاح طلب به درجات بالایی در ذهن مردم تضعیف شده بود. تیز ترین و مشخص ترین شعار خیزش دی ماه « اصول گرا، اصلاح طلب، دیگه تمومه ماجرا» بود که به شکل واقعی نظر و مود جامعه را انعکاس می داد که شیفتی روشن در مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی بود.

دیگر خشم مردم از ریختن به خیابان ها در اعتراض به بستن روزنامه سلام و یا تقلب در انتخابات نبود! دیگر مسئله این نبود که در این میان «حق» اصلاح طلبان حکومتی خورده شده است! بلکه اعتراض به روشنی علیه کلیه جناح ها و رهبران همه آن ها بود. علیه کل سیستم و نظام حاکم بود. حمله توده های مردم به مراکز دولتی و بانک ها و مراکز وابسته به بسیج و حمله به مراکز مذهبی وابسته به رژیم مثل حمله به دفاتر امام

جمعه ها، پایین آوردن و پاره کردن عکس های خامنه ای یعنی نماد های جمهوری اسلامی، بود. این بیان تازه ای از اعتراضات توده ای مردم از زمان قدرت گرفتن جمهوری اسلامی بود. این برخوردهای فعال معترضین با شعارهای مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای و مرگ بر روحانی و "جمهوری اسلامی نمی خواهیم" تکمیل می شد. این نقطه پایانی بود بر اصلاح طلبان حکومتی و نقطه پایانی بر تظاهر به اصلاح طلبی از طرف روحانی. اصلاح طلبان حکومتی از یک طرف به بن بست سیاسی خود رسیده بودند از طرف دیگر به مثابه یک جناح مطرح در جمهوری اسلامی توسط خود نظام تصفیه شده بود و دیگر نفس های آخر خود را می زد. مهم این است که خیزش دیمه ۹۶ مهر پایان را بر آن زد که همراه آن ابعاد سیاسی وسیع تری را برای رژیم جمهوری اسلامی به همراه داشت و آن رنگ باختگی صندوق های رای و انتخابات در میان بخش های وسیع تری از مردم بود. اگر چه نمی توان گفت که این تغییر در ذهنیت مردم تضمین شده و همیشگی است و می تواند در دوره ای دیگر و در شرایطی دیگر به شکلی دیگر ظاهر گردد. اما به نظر می رسد که این شکل از فرم حکومتی حداقل برای دوره ای نه چندان کوتاه به پایان خود رسیده باشد.

نکته دوم و تحول مهم در این خیزش این بود که تمرکزش نه در تهران و یا شهرهای بزرگ بلکه پراکنده و در اقصی نقاط کشور و بیشتر در شهرهای متوسط، کوچک و حتی شهرک هایی بود که نام آن ها برای بسیاری نا آشنا بود. این تغییر تمرکز نشانی از ترکیب طبقاتی معترضین بود. اعتراضات در بیش از صد شهر و شهرک گسترش یافت در حالی که اگر چه در شهرهای بزرگ اعتراضاتی برگزار شد اما نه در سطحی که بتواند منطبق با عمق و کیفیت این خیزش در کل باشد. این خیزش به طور عمده در محلات و حاشیه شهرها به وقوع پیوست. مثلا در تهران اعتراضات در ابعادی کوچک تر صورت گرفت اما در کرج به صورت مداوم تری ادامه یافت. مهم این که در برخی مناطق محروم اما کوچک مثل قهدریجان در ۱۴ کیلومتری اصفهان و ایزه در خوزستان مبارزات سخت و جانانه ای به پیش رفت. این مسئله ما را می رساند به سومین خصوصیت مهم این خیزش که آن را متفاوت از مبارزات قبل می کند، یعنی جنبه طبقاتی شرکت کنندگان در این خیزش. این جنبه نوین ربط مستقیمی به ساختار و سازماندهی اقتصاد در جمهوری اسلامی و تحت حاکمیت امپریالیسم در یک مقیاس جهانی دارد. این که مرکز اعتراضات شهرهای کوچک و حتی شهرک های محروم جامعه بود به معنی آن است که بخش بزرگی از معترضین را روستائیان و حاشیه نشینانی که اینک خیل عظیم بی خانمان ها و یا دست فروشان، دوره گردان، بیکاران و یا کارگران روزمزدی که عملا بیکار محسوب می شوند، تشکیل می دادند. بخش مهمی از آن ها سلب مالکیت شدگان روستایی و یا فرزندان آنان بودند که هم چنان محکوم شده که در حاشیه شهرها و حاشیه جامعه باقی بمانند. این اقشار تهیدست، دیگر نه قادر بودند زندگی حداقلی خود را بگردانند و نه امیدی به آینده برایشان باقی مانده بود و در دیمه ۹۶ سر به شورش برآوردند. جمهوری اسلامی چند دهه این قشر جامعه را مورد ستم و استثمار قرار داد و با سوء استفاده از دین و مذهب، آن ها را در گردونه هواداران خود نگاه داشت تا به مثابه یکی از پایه های جمهوری اسلامی عمل کنند. بخش عظیمی از نیرو برای جنگ ایران و عراق و بخش عظیمی از نیروی بسیج از این اقشار سرباز گیری شد اما دیگر فریب ها و نیرنگ های سودجویانه با تغییرات کیفی در ساختار اقتصادی استثمار گرانه تاثیرات عمیقی بر موقعیت این قشر گذارد که با هیچ فریب و نیرنگی و با هیچ نوع تخدیر دینی و مذهبی قابل کنترل نبود. به عبارت دیگر خیزش دیمه ۹۶ بیان از دست دادن بخش مهمی از این قشر مهم برای جمهوری اسلامی نیز بود. نیرویی که خشم آگین در مقابل جمهوری اسلامی قد علم کرد. این امر نه تنها تحولی برای موقعیت جمهوری اسلامی بود بلکه تحولی برای مبارزات و جنبش ها علیه جمهوری اسلامی را رقم زد. این تحولات در حقیقت نتیجه سه دهه عمل کرد

جمهوری اسلامی بود که تلاش داشت با سرعت هر چه بیشتر خود را در شبکه جهانی سرمایه داری ادغام کند و سرمایه داران کله گنده خود را که همان سردمداران باندهای درون رژیم و سپاه بودند را بیرواند و در این راه به ساز سازمانها و نهادهای مالی بین المللی بر قصد. این ا فشارتحتانی بودند که بزرگترین ضربه را بر اثر کاهش سوبسید های مواد غذایی، کاهش سوبسید های انرژی، بی ارزش شدن روزافزون ارز و تورم، افزایش واردات مواد غذایی، خصوصی شدن شرکت ها، رشد بیکاری، اختلاس و دزدی ها و فساد دستگاه اداری و بسیاری دیگر از بیماری های جامعه سرمایه داری و جهش در سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی خوردند. علاوه بر آن باید تاثیرات تحریم های آمریکا و کشورهای امپریالیستی و هم چنین تاثیر مبالغه گزافی را که جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت خود و سرکوب مردم ایران و منطقه، هزینه می کند اضافه کرد. هزینه هایی که از جنبه های نظامی تا تبلیغات اسلامی و کمک های "اسلام دوستانه" که از همان نوع کمک های "بشردوستانه" آمریکا و امثالهم می باشد را در بر می گیرد. علاوه بر این ها باید اضافه کرد که اگر چه اختلاس و فساد دستگاه اداری از بیماری های سیستم های استثماری و سرمایه داری بخصوص در کشورهای تحت سلطه است اما فساد دستگاه اداری در جمهوری اسلامی به حد غیر قابل تصویری رسیده و جنبه غیر متعارفی را به خود گرفته است.

این سیاست اقتصادی توسط کلیه دولت های بعد از جنگ با عراق از زمان رفسنجانی و بعد خاتمی ادامه یافت در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد جهش بیشتری گرفت و در دوران روحانی نتایجش بیش از پیش عریان گشت. خیزش ۹۶ در شرایطی صورت می گرفت که تحریم ها پایان گرفته بود، و با قرارداد برجام مناسبات با کشورهای غرب و شرق در شرایط مناسبی برای رژیم قرار داشت. در این دوره، بسیاری از منابع مالی به دست جمهوری اسلامی رسیده و تولید نفت در حال افزایش بود و قیمت نفت اگر چه در سطح دهه قبل از آن نبود اما هم چنان در سطح بالایی نگاه داشته شده بود. بنابراین آنچه به شورش دیماه ۹۶ دامن زد در درجه اول نتیجه کارکرد این نظام استثماری سرمایه داری وابسته به امپریالیست ها بود و فساد و فشارهای دیکتاتوری مذهبی و سیاسی ضد مردمی و به غایت زن ستیزانه یک رژیم مرتجع.

اما این خیزش یک ویژگی خاص دیگری هم داشت، هم زمان شدن و تداخل با یک جنبش ضد حجاب اجباری، که عمدتاً در تهران و شهرهای بزرگ صورت گرفت. اگر چه خیزش دیماه ۹۶ از نظر سیاسی جهشی کیفی به پیش بود و کل نظام جمهوری اسلامی را هدف قرار داد اما مسایل سیاسی مثل حقوق ملیت ها و زنان که یکی از مسایل مهم سرکوب گری جمهوری اسلامی بوده است بطور مشخص در این خیزش طرح نشد و حتی شرکت زنان در مبارزات بدلالی کمتر از سال ۸۸ بود. بنابراین شکل گیری جنبش ضد حجاب که به ابتکار ویدا موحد زن جوانی که به حالت اعتراض بر بالای سکویی رفته و روسری خود را بر سر چوبی زد، آغاز شد و توسط صدها زن و حمایت مردم در گوشه و کنار جامعه ادامه یافت. این نه تنها نقطه تکمیلی بر خیزش دیماه بود بلکه الهام گرفته و تحت تاثیر آن نیز قرارداد شد و در عین حال جهش و تحولی نوین در جنبش زنان و مبارزات زنان علیه رژیم بود. چرا که سمبل ایدئولوژیک جمهوری اسلامی توسط زنان با جسارت به چالش و مصاف گرفته شد. این تحولی در جنبش زنان بود که از حالتی تدافعی و مقاومتی به جنبشی تعرضی مبدل شد و علیرغم واکنش سفت و سخت و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و صادر کردن احکام سنگین علیه زنان مبارز تاثیرات خود را بر روحیه تعرضی زنان در برخورد به جمهوری اسلامی گذارد و تاثیرات آن هم چنان پابرجاست.

پ - بررسی خیزش آبان ۹۸

خیزش آبان ماه که در اعتراض به گران شدن سیصد درصدی قیمت بنزین آغاز شد، نقطه اوج چهار دهه مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بود. گران شدن قیمت بنزین جرقه ای بود بر خشم توده های عاصی که شعله ور شد و در زمانی کوتاه سرتاسر کشور را در بر گرفت. فاصله دو ساله و نیمه این خیزش از خیزش دیماه ۹۶ با مبارزات اقشار و اصناف مختلف در این دوران پر شد. مبارزات دانشجویی علیرغم سرکوب های وحشیانه و متعدد دوباره سر بلند کرده بود، مبارزات زنان علیه حجاب اجباری ادامه داشت، مبارزات کارگران در نقاط مختلف و بطور مشخص مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه با جسارت و شجاعت به خاطر حقوق خود ادامه داشت و علیرغم تهدید، دستگیری و شکنجه فعالین و رهبران آن به این مبارزات ادامه دادند و الهام بخش مبارزات دیگر اقشار شدند. مبارزات معلمان به صورت بی سابقه ای گسترش یافت. مبارزات مالباختگان علیه دزدی بانک ها و موسسات مالی وابسته به جمهوری اسلامی در شهرهای مختلف ادامه داشت. در کنار آن زندانیان سیاسی علیرغم اینکه در اسارت یک حکومت درنده بودند مبارزه علیه جمهوری اسلامی را به هر شکلی که ممکن بود از جمله اعتصاب غذا ادامه دادند و به افشاگری های شجاعانه از جنایات رژیم در زندان ها پرداختند. مبارزات اقشار و طبقات مختلف علیه رژیم جمهوری اسلامی هم چنان ادامه دارد و مردم ایران دهه ای پر از مبارزات را پشت سر گذاردند. مبارزات قبل و بعد از آبان ماه ۹۸ که در دیماه ۹۸ با مبارزات پیشرو دانشجویان بازهم شعله ور شد کیفیت و اهمیت و جایگاه مبارزات آبان ماه را بیش از پیش روشن می کند.

با توجه به تحولات چند سال اخیر می توان گفت که قدرت مانور رژیم برای فریب توده ای حداقل در شرایط کنونی به انتهای خود نزدیک تر شده و امکانات و ابزار های قدرتش به طور روزافزونی محدودتر می شود در نتیجه از هیچ جنایتی علیه مردم ایران دریغ نکرده است و تلاش می کند با شکنجه های جسمی و روانی و اعدام جوانان و دستگیر شدگان اعتراضات و مخالفین، روحیه مردم را درهم بشکند.

بنابراین خیزش آبان ۹۸، تاکیدی بود بر این که پایه های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی به شدت تحلیل رفته است و دیگر مشروعیتی برای حکومت کردن ندارد.

در خیزش آبان ماه زنان بطور مشخص نقش ویژه و پیشروی داشتند. این خیزش و نقش برجسته زنان بار دیگر نشان داد که سیاست های جمهوری اسلامی علیه زنان و قوانین تبعیض آمیز نهادینه شده در دستگاه های جمهوری اسلامی و تلاش برای سرکوب سازمان داده شده زنان، نتیجه عکس داده و باعث شده زنان نقش بسیار فعال تری را نسبت به قبل در مبارزات به عهده گیرند. شرکت و فعالیت زنان در خیزش آبانماه به حدی بود که مقامات و رسانه های جمهوری اسلامی مجبور به اذعان به آن شده و تلاش کردند که با دستگیری زنان و مصاحبه های اجباری تلویزیونی این موضوع را مورد حمله قرار دهند.

سیاست های زن سیتزانه جمهوری اسلامی علیه زنان باعث شده است که بخش وسیعی از زنان با جمهوری اسلامی تضاد داشته و بخش وسیعی به مقاومت و مبارزه در مقابل تبعیضات آن روی آورند. تضاد بخش مهمی از زنان با جمهوری اسلامی به تضاد آنها با دین و اسلام کشانده شده است. از نظر اقتصادی اکثریت زنان که زنان کارگر و زحمتکش هستند در فقر مطلق به سر می برند. بیکاری بخش وسیعی ای از جامعه را در بر گرفته است. بخش بزرگی از فارغ التحصیلان به خصوص زنان جوان به خیل عظیم بیکاران پیوسته اند. شکل بندی های اجتماعی در اثر فقر به شدت در حال تغییر است. از داشتن چند شغل برای تامین زندگی، بالا رفتن سن

ازدواج خصوصا در طبقات میانی، کودک همسری وسیع در اقشار تهیدست... تا زندگی چند خانوار در یک واحد مسکونی، ایجاد شغل های کاذب مثل زباله گردی، کولبری، گسترش وسیع کار کودکان، گسترش وسیع اعتیاد و تن فروشی، گور خوابی و پشت بام خوابی و امثال آن پدیده های نوین و کم سابقه ای است که موجب شده است تضاد مردم با جمهوری اسلامی بیش از پیش حاد گردد.

یکی دیگر از نکات مهم در خیزش آبان ماه این بود که بر عکس خیزش دیماه ۹۶ که شهر های بزرگ کمتر فعال بودند، این بار شهر های بزرگ هم چون تهران، شیراز، اصفهان و... در کنار شهر های کوچک و شهرک ها به اعتراضات سراسری پیوستند. این بیانی است از این واقعیت که طبقات وسیع تری از جمله بخش هایی از طبقات میانی که از نظر اقتصادی فرودست شده اند نیز به این خیزش پیوستند.

خیزش آبان ماه ۹۶ بیان این حقیقت نیز بود که بخش وسیعی از طبقات تحتانی و اقشاری که به شدت تحت شرایط فقر و فلاکت قرار گرفته اند، توهم شان را نسبت به رژیم به دور انداخته اند. توهمات که طبقات حاکم و جریانات وابسته به امپریالیسم تلاش داشتند در مورد مبارزات غیر خشونت آمیز و صلح طلبانه و به شکل مدنی و غیره در ذهن مردم حک کنند، در خیزش آبان ماه دود شد. این امر باعث شد که در پیکر ضدیت و مخالفت با امر انقلاب که بر اثر ترس و وا همه از تکرار ۵۷ در دل مردم ایجاد شده بود، شکافی مهم ایجاد شود.

یکی دیگر از جنبه های قابل تعمق در خیزش آبان ماه این بود که حداقل بخش هایی از مردم خصوصا جوانان به این نتیجه رسیدند که نمی توان ۴ دهه خشونت سازمان یافته رژیم را بی پاسخ گذاشت. این خود دریچه ای را باز کرد برای درک بهتر از انقلاب و این که با رژیمی که با قهر ضد انقلابی علیه مردم حاکمیت می کند نمی توان بدون قهر انقلابی مبارزه را تا به آخر پیش برد. قهر انقلابی ای که هدفش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و از بین بردن ماشین سرکوب و کل دستگاه سلطه گری طبقه حاکم است و نه جابجایی آن با یک نظام استثماری دیگر.

این خیزش قهرمانانه و شجاعانه مردم به خاطر ضعف های خود که یکی از آنها عدم وجود یک رهبری انقلابی و کمونیستی بود نتوانست در مقابل ضد حمله وحشیانه رژیم و نیروهای مسلح آن دوام بیاورد و با سرکوب وسیع و گسترده این رژیم واپسگرا و ضد مردمی روبرو شد. این موضوعی است که نمی توان از مقابل آن به آسانی گذشت و لزوم بررسی و جمع بندی های به مراتب عمیق تری را طلب می کند.

۶- خیزش آبان ۹۸ و جنایات و اهداف رژیم متعاقب آن

خیزش آبان ماه چنان ضربه ای به جمهوری اسلامی و موقعیت اش وارد کرد که قابل ترمیم نیست. اگر چه یکی از اهداف سرکوب های وحشیانه رژیم وحشت افکنی در میان توده های مردم و مبارزین است اما هم چنین نشان دهنده وحشتی است که از مبارزات آبان ماه در دل خود راه داده است و چاره ای جز جنایات بیشتر را در مقابل خود نمی بیند. به همین دلیل از هیچ جنایتی علیه خیزشگران کوتاهی نکرده و نمی کند. جمهوری اسلامی در حدود ۴۳ سال حکومت خود بحران های سیاسی زیادی را از سر گذارنده است و در نتیجه دارای تجربه است، اما هر یک از این بحران ها را با اتکا به اهرم هایی که در دست داشته به پیش برده است. به طور نمونه می توان به تجربه سال های ۶۰ اشاره کرد که رژیم برای یک دست کردن حاکمیت اش، بخشی از رژیم را تصفیه کرد و علاوه بر آن به جنایتی دست زد که در تاریخ کم سابقه بود. کشتار ده ها هزار نفر از آزادیخواهان،

مبارزین، انقلابیون و کمونیست ها و شکی نیست که این قتل عام وحشیانه از عوامل مهم تحکیم و تثبیت حاکمیت جنایتکار اسلامی بود و بر همین پایه صلاحیت اش را در نزد امپریالیست ها هم کسب کرد. اما اوضاع و شرایط عمومی سالهای ۶۰ با اوضاع و شرایطی که خیزش دیمه و آبان ماه را آفرید تفاوت کیفی بسیاری کرده است. بطور مشخص چهار ابزار اصلی مهمی که جمهوری اسلامی در آن دوران بر آن ها اتکا داشت، در شرایط کنونی وجود ندارند و یا به شدت محدود و تضعیف شده اند. این اهرم ها چه بودند و در شرایط کنونی در چه موقعیتی قرار دارند؟

الف - مشروعیت از انقلاب ۵۷

جمهوری اسلامی بخش مهمی از مشروعیت اش را بر اساس انقلاب ۵۷ بدست آورده بود. مخالفتش با شاه را به مثابه مخالفت با سیستم دیکتاتوری و نظام استثمارگری جا زد و حمایت بخش مهمی از جامعه را از این طریق کسب کرد. به همین دلیل همه جنایاتش را با نام انقلاب انجام می داد. و حتی انقلابیون واقعی را تحت نام ضد انقلاب قتل عام می کرد و به سازمانهای انقلابی نام ضدانقلاب می داد. خیزش های اخیر در دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داد که این مشروعیت از بین رفته است به حدی از بین رفته که بخشی از جوانان خوشبینی چندانی نسبت به انقلاب ندارند چرا که آنها رژیم جمهوری اسلامی را نتیجه یک انقلاب می دانند. این مسئله به خاطر نا آگاهی از مفهوم واقعی انقلاب که مرتجعین متعدد تلاش می کنند القاء کنند بوجود آمده است. مساوی قرار دادن جمهوری اسلامی با انقلاب از یک طرف باعث شد در سالهای ۶۰ بسیاری به اشتباه از جمهوری اسلامی حمایت کنند و از طرف دیگر حالا که بسیاری با عملکرد جمهوری اسلامی و جنایت هایش روبرو شده اند خوشبینی خود نسبت به انقلاب را حداقل برای مدتی از دست بدهند. اما به هر حال موضوع این است که مشروعیتی را که جمهوری اسلامی از انقلاب ۵۷ گرفته بود دیگر برای اکثریت عظیم توده های مردم وجود خارجی ندارد.

ب - ژست استقلال و ضدیت با امپریالیسم آمریکا

از طرف دیگر ماهیت واقعی ژست های استقلال طلبانه و ضدیت جمهوری اسلامی با آمریکا نیز بر ای اکثریت توده های مردم اینک بیشتر روشن شده است. واقعیت این است که سرسپردگی رژیم شاه به آمریکا و همچنین ضدیت مردم ایران با امپریالیسم آمریکا بخصوص بعد از کودتای آمریکایی سال ۱۳۳۲ علیه مصدق بر عمق تضاد میان مردم و امپریالیسم آمریکا افزوده بود و تنفر نسبت به امپریالیسم در میان مردم موج می زد. خمینی علیرغم اینکه با توافق و همکاری آمریکا و بقیه امپریالیستهای غربی به قدرت رسیده بود اما با استفاده از شعارهای ضد آمریکایی تلاش داشت تا با گرفتن چهره ای استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی از این تضاد استفاده کند. این مسئله با اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان طرفدار خمینی نیز قدرت بیشتری گرفت و به تضادهایی در سطح سیاسی با آمریکا دامن زد.

اما تضاد خمینی و جمهوری اسلامی با آمریکا هیچگاه به معنی داشتن موضع ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه جمهوری اسلامی نبوده و نیست و اساس و پایه های سیاست های اقتصادی و سیاسی اش در طول بیش از چهار دهه وابستگی به امپریالیسم بوده است. علیرغم آن، تضادهایی بین جمهوری اسلامی و آمریکا در این چهار دهه

بدلایل مختلفی بوجود آمده است. جمهوری اسلامی به طور عمدی و بسیار شیادانه ای از یک طرف از این تضادها با بند بازی میان قدرتهای مختلف امپریالیستی استفاده کرده و از طرف دیگر تلاش کرده است تا این تضادها را به مثابه موضع ملی گرای و استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی خود جا بزند. این موضع گیری های قلبی در ابتدا به درجاتی و تا مدتی مورد حمایت مردم نیز قرار می گرفت و بر همین پایه نیز به جمهوری اسلامی نزد توده های مردم مشروعیت می بخشید. اما دو خیزش مهم و تکان دهنده دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان از آن دارد که بسیاری بر فریب کاری های جمهوری اسلامی و ژست های دروغین ضد امپریالیستی اش آگاه شده اند و شعارهایش را دیگر به پیشی نمی خردند. حتی بسیاری از مردم و عمدتاً از نسل جوان به علت ناآگاهی نسبت به ماهیت امپریالیسم آمریکا و اهداف واقعی آنها و به خاطر تضاد شدیدی که با جمهوری اسلامی دارند به امپریالیسم آمریکا با دیده مثبت می نگرند. این جنبه ای بسیار منفی برای جنبش انقلابی است. اما به هر حال افشای چهره واقعی ضد ملی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بخصوص در چند سال اخیر در رابطه اش با چین و روسیه برای مردم بیشتر افشا شده است و حنا "ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی دیگر برای مردم ایران رنگ باخته است.

جمهوری اسلامی که از دو دهه پیش ریزش پایه هایش را مشاهده کرد، تمام تلاش خود را در قدرت بخشیدن به نیروی نظامی جهت کنترل و سرکوب مردم از یک طرف و اتکا به قدرت های بزرگ جهانی را از طرف دیگر، بیش از پیش در دستور کار خود قرار داد. روند اتکا به قدرت های جهانی از اواسط دهه ۸۰ شمسی به خصوص با جهت گیری به سمت چین و روسیه شتاب بیشتری گرفته است. اگر چه هم تضاد و کشمکش چه در میان باند های مختلف درون جمهوری اسلامی و چه در میان قدرت های امپریالیستی هم چنان ادامه دارد و این جهت گیری نهایی نشده است. اما با توجه به تحولات در عرصه سیاسی، اقتصادی و نظامی در یک دهه گذشته علیرغم موانع مهم در مقابل این جهت گیری روند نزدیکی به چین و روسیه تقویت هم شده است. قرارداد استراتژیک ۲۵ ساله با چین بیان روشنی از این جهت گیری است. بنابراین می توان گفت که مانورهای جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت و ادامه ستم و استثمارش در محدوده شرکت در جنگ های منطقه ای و بازی میان قدرت های بزرگ تنگ تر شده است.

پ- اتکاء به اسلام

استفاده از دین و مذهب که به درجات بالایی در مردم و اعتقادات آنان رسوخ داشت، امتیازی بود که جمهوری اسلامی از آن سود جسته و از آن به عنوان اهرمی برای تحکیم و تثبیت خود استفاده کرد. خمینی و رژیمش به شدت به تقویت این پایه ایدئولوژیک پرداختند و دولت و قوانین را بر اساس اسلام شیعه پی ریزی کردند. بسیاری از مردم که به دنبال عدل الهی بودند با دل و جان به این رژیم دینی و قوانینش گردن گذاشتند. اگر چه به مرور مردم دریافتند که کارکرد عدل الهی در سازماندهی اقتصاد، سیاست، قوانین چیزی جز ستم و استثمار نیست. به همین دلیل هم در خیزش های اخیر حملات مردم به مراکز مذهبی و برخی شعارها این موضوع را روشن تر کرد که بسیاری از مردم یا اعتقادی به اسلام ندارند و یا از اعتقادشان بدرجائی کاسته شده است. در واقع جمهوری اسلامی، آن پایه ایدئولوژیک اولیه را در میان مردم از دست داده و اتکا به اسلام نه تنها باعث تقویت پایه هایش در میان مردم نشد بلکه عامل مهمی برای دین زدایی و اسلام زدایی شد. این یکی از معضلات مهم جمهوری اسلامی و بحران ایدئولوژیکی است که با آن روبرو است.

در این رابطه باید به بحران اسلام سیاسی نیز اشاره کرد که قدرت گیری جمهوری اسلامی در ایران در رشد اسلام سیاسی در منطقه نقش مهمی را ایفاء کرد. خیزش های اخیر ضربه مهمی نه تنها در ایران بلکه در منطقه به اسلام سیاسی وارد کرد. به سختی می توان گفت که اسلام بتواند نقش تخدیری خود را در شرایط کنونی جامعه ایران بازی کند. اگر چه این به معنی از بین رفتن نقش مذهب و یا نقش تخدیری آن در کل نیست اما به آن اندازه تحلیل رفته که دیگر رژیم جمهوری اسلامی نتواند از آن به مثابه یک اهرم کاری استفاده کند.

ث- اهرمهای موقتی و هرز شدن آنها

یکی از اهرم هایی که جمهوری اسلامی از آن در دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی برای تحکیم رژیم جنایتکار خود استفاده کرد، جنگ ایران و عراق بود. جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ با پر و بال دادن به جنگ ایران و عراق و احساسات ناسیونالیستی در میان مردم حداکثر استفاده را از آن برای سرکوب اعتراضات و توجیه عملکردها و کمبود های خود به عمل آورد. در شرایط کنونی هر چند که احتمال جنگ با آمریکا و یا متحدینش هم چون اسرائیل و عربستان غیر ممکن نیست و این خود می تواند فرصتی به جمهوری اسلامی برای اشاعه ناسیونالیسم و غیره دهد، اما بدون شک در محدوده بسیار تنگ تر و کارآیی به مراتب پائین تری خواهد بود. در عین این که هر جنگی می تواند ریسک بالاتری را برای جمهوری اسلامی و بقایش در بر داشته باشد.

یکی دیگر از ابزار هایی که جمهوری اسلامی در طی دهه های گذشته به خدمت گرفت، ابزار فریب کاری و دموکراسی بازی های انتخاباتی بود. اما امروزه و در شرایط کنونی انتخابات و صندوق های رای با توجه به تجارب دوره دولت خاتمی، تجربه انتخابات سالهای ۸۸ و انتخاب روحانی و عملکرد آن دامنه عملکرد این اهرم برای جمهوری اسلامی بشدت محدود و تنگ تر شده و کارکرد قبلی خود را بدرجات زیادی نزد مردم از دست داده است و به سختی می توان تصور کرد که جمهوری اسلامی بتواند آن را دو باره زنده کند.

جمهوری اسلامی تلاش کرده که با استفاده از تحریم آمریکا به توجیه اوضاع نابسامان اقتصادی خود بپردازد و از این مسئله به مثابه حربه ای برای جلب توده ها و یا خنثی کردن نارضایتی استفاده کند. اگر چه این تحریم ها تاثیر مهمی بر اوضاع اقتصادی گذارده اما بسیاری نیز متوجه شده اند که موقعیت شان بدون تحریم ها هم لزوماً بهبود چندانی نخواهد یافت. تا جاییکه به تحریم ها مربوط می شود اول اینکه این مسئله بسیار پیچیده تر از آنچه که آمریکا و سردمداران آن در مورد موضوع هسته ای ایران عنوان می کنند، می باشد. واقعیت این است که موضوع هسته ای ایران با تضادهای میان قدرت های امپریالیستی گره خورده است. اما فعلاً تحریم ها بشدت عمدتاً متوجه مردم ایران است. مقامات جمهوری اسلامی همچنان با اختلاس و فساد بی سابقه و غارت و چپاول آخرین منابع و امکانات کشور و استثمار شدید توده های مردم حتی در شرایط همه گیری ویروس کرونا که جان دهها هزار نفر را تا بحال گرفته است، موقعیت مالی طبقه خود، باند و اعضای هیئت حاکمه را تامین می کنند و بخش مهمی از منابع مالی را هزینه دستگاه سرکوب و نظامی خود می کنند تا آن را سرپا نگاه دارند. بنابراین مردم از طرف امپریالیسم آمریکا تحت فشار اقتصادی بیشتری از همیشه قرار گرفته اند و از طرف جمهوری اسلامی شدیدتر از همیشه سرکوب می شوند. اما جمهوری اسلامی در صورت حمله آمریکا و یا یکی از متحدین منطقه ای اش به ایران، ممکن است بتواند از حربه ناسیونالیسم و ضدیت با آمریکا اگر چه

محدودتر ولی بازهم استفاده کند. به عبارت دیگر استفاده از حربه ناسیونالیسم در صورت بروز جنگ منتفی نیست اما به سختی می توان گفت که سردمداران جمهوری اسلامی بتوانند در مقیاسی شبیه به آنچه که در جنگ ایران و عراق از آن استفاده کردند بتوانند استفاده کنند.

خیرش آبانماه ۹۸ علاوه بر آنکه مهر تاییدی بود بر محو و یا هرز شدن اهرم هایی که جمهوری اسلامی با توسل به آنها توانسته بود چهار دهه بر ایران حکومت کند همچنین تاییدی بود بر شکستن بسیاری از توهومات دست و پاگیر در میان توده های مردم و مبارزات علیه جنایات، زورگویی ها و سیاست اقتصادی و خلاصه کلیت جمهوری اسلامی. بنابراین سرکوبی که در این سالها توسط جمهوری اسلامی صورت می گیرد نمی تواند کارکرد سرکوب سالهای ۶۰ را برای بقای جمهوری اسلامی ایفا کند و در حقیقت جمهوری اسلامی بر روی لبه تیز و نازکی در حرکت است.

بخش دوم:

رابطه خیزش های اخیر

و نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی

در طول تقریباً یک دهه گذشته با سه خیزش مهم مردمی روبرو بوده ایم. سه خیزشی که عمارت ساخته شده اسلامی را بیش از پیش سست و بی اساس کردند و سردمداران آنرا به وحشت انداخته تا دیوانه وار به جنایت و سرکوب علیه معترضین و توده های مردم پردازند. در بررسی اهمیت خیزش ها در بخش اول به برخی از تکاملات و تحولات جنبش های مردمی پرداختیم، اما همه آنها دارای یک کمبود اساسی بودند:

محرومیت از یک رهبری انقلابی

خیزش های یک دهه اخیر نه تنها از چنین رهبری محروم بودند بلکه حتی حضور نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در این خیزش ها بشدت کم رنگ و تنها به صورت شرکت عناصر و منفردین بود. چرا چنین بود؟ نیروهایی با گرایشات کمونیستی و یا چپ در اکثر مبارزات مهم یک قرن اخیر علیرغم جوانی و بی تجربگی و حتی اشکالات کم و بیش جدی حضور پررنگی داشته اند. در انقلاب مشروطه، سپس جنبش جنگل در مبارزات علیه رضا خان، و در اکثریت مبارزات و خیزش های دوران محمد رضا شاه حضور داشته اند. این نیروها علیرغم شرایط خفقان و نا مساعد و کمی نیرو توانسته بودند نقش پیشرو و مهمی را بازی کنند. نقش نیروهای منتسب به کمونیسم در انقلاب ۵۷ و مبارزات قبل و بلافاصله بعد از آن مثل جنبش سیاهکل، قیام سرداران در آمل، در مبارزات علیه ستم ملی و ترکمن صحرا و ... رهبری و یا نقش مهمی داشته اند.

شکست انقلاب ۵۷ و افتادن آن به زیر رهبری دارودسته خمینی با کمک و یاری امپریالیستها، علیرغم نتایج فاجعه بار، این فرصت را فراهم کرد که با جمع بندی از اشتباهات و خطاها و انحرافات بتوان این بار آماده تر و با قدمهای درست تر، صحیح تر و واقعی تری، خود و توده ها را برای شرایط نوین و خیزش هایی که دیر یا زود فرا می رسند آماده کرد. اما در سه خیزش پی در پی اخیر هیچ نام و نشانی از نیروی کمونیستی و یا نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی وجود نداشت. این واقعیت تلخی است که نمی توان آنرا نادیده گرفت. نمی توان بی توجه از آن گذشت. علیرغم وجود نیروهای متعددی که خود را کمونیست می دانند، و تجارب فراوانی که در مبارزات در میان اقشار مختلف در دوران شاه و بخصوص دوران انقلاب و در مبارزات کردستان اندوخته اند چرا این چنین عاجز از سهم گیری در این خیزش ها شدند. نقش رهبری در این خیزش ها به کنار، چرا حتی صدایی هر چند ضعیف از این نیروها در این خیزش ها بلند نشد. بدون شک توجیهات و دلایلی برای این وجود دارد و هر نیرویی می تواند با توجه به طرز نگرش خود توجیهات و دلایلی داشته باشد. تلاش می کنیم به برخی از مهمترین این دلایل پردازیم و بررسی کنیم که آیا این دلایل می توانند پاسخی برای چنین اوضاعی باشند.

با بررسی و نگاهی عمیق تر به برخورد نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی به سه خیزش یک دهه گذشته به نظر می رسد که هیچیک از آنها برای این خیزش ها آمادگی نداشتند و هیچ گونه تدارکی را ندیده بودند. بدتر اینکه حتی احتمال وقوع این خیزش ها را نمی دیدند. یعنی حتی تحلیل هایشان از جامعه ایران و روند آن منطبق بر واقعیات نبود و با روبرو شدن با هریک از این خیزش ها، دستپاچگی و سردرگمی بسیاری از نیرو ها را در بر گرفت. در نتیجه نه تنها نتوانستند نقش مهمی در این خیزش ها ایفا کنند بلکه حتی نتوانستند برای دوره های بعد درسهای لازم را بگیرند.

علیرغم مبارزات مردمی که در چند دهه گذشته علیه جمهوری اسلامی صورت گرفته بود خیزش ۸۸ اولین فرصت استثنایی بود که در مقابل نیروهای منتسب به کمونیسم قرار داشت که بتوانند با اتکاء به تجارب گذشته و بخصوص تجربه انقلاب ۵۷ نقش پیشروتری را بازی کنند.

افراد و عناصری هم که خود را کمونیست می دانستند اگر هم توانستند در این مبارزات سهم بگیرند، جهت گیری مشترک و یا معینی نداشتند برخی عملاً به دنباله روی از رهبری اصلاح طلبان حکومتی افتادند، برخی به صادر کردن فرمانهای تاکتیکی عملیاتی پرداختند و در تصور خود در موقعیت ایفای نقش رهبری قرار گرفتند، برخی به این دلیل که رهبری این جنبش در دست موسوی و اصلاح طلبان است به کلی آنرا نفی کردند و خواهان کنار ماندن توده ها از آن شدند. برخی نقش مفسر اوضاع را بازی کردند و تنها به تحلیل از تحولات آن اکتفا کردند. در این گیرودار و آشفته فکری حتی امکان استفاده از فرصت بدست آمده و جبران عقب ماندگی ها هر چند جزئی را نیز از دست دادند. به این معنی که روشن نبود چه هدفی را دنبال می کردند. آیا در صدد تاثیر و اعمال نفوذ در آن بودند؟ آیا مقصودشان گرفتن رهبری و تغییر جهت آن بود؟ آیا هدف تنها رادیکال کردن شعارها یا اینکه منظور اتحاد با بخش هایی از مردم بود؟ آیا تنها می خواستند مواضع خود را تبلیغ کنند و نام جریان خود را مطرح سازند؟ یا اینکه هدف شان سازماندهی و بسیج بخشی برای خود بود؟ و بالاخره اینکه آیا می خواستند آلترناتیو حکومتی را جا بیندازند؟

چه عواملی باعث شد که نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در مجموع در مقابل این خیزش ها این چنین غافلگیر شوند. موضوع این نیست که این خیزش ها کاملاً قابل پیش بینی بودند. موضوع این است که وظیفه نیروهای انقلابی و کمونیست آماده شدن برای چنین شرایطی است. در غیر اینصورت یا به دنباله روی از شرایط و نیروهای مرتجعی که رهبری جنبش را براحتی به سرقت می برند منتهی می شود و یا به پاسیویسم و بی عملی در برخورد به شرایط. همان اتفاقی که در بحبوحه خیزش ۸۸ به وقوع پیوست. اگر چه بسیاری از نیروها دهها سال به تحلیل و تفسیر از اوضاع سیاسی ایران در دوران جمهوری اسلامی پرداخته بودند اما بسیاری از تحلیل ها بر واقعیت های جامعه متکی نبود و یا حداقل جنبه های مهمی از تضادهای درون جامعه را نادیده می گرفتند. در نتیجه قادر نشدند که یک تحلیل علمی ماتریالیستی دیالکتیکی از اوضاع و شرایط و جهت حرکت آن بدهند. بطور مثال بسیاری از نیروها نتوانستند تغییرات در جمهوری اسلامی بعد از جنگ ایران و عراق و یا دلایل ظهور اصلاح طلبان را ببینند. نتوانستند آنرا به تغییرات اقتصادی در ساختار جمهوری اسلامی، تغییرات در اوضاع جهانی و تاثیراتش در رابطه با موقعیت جمهوری اسلامی، در رابطه با از دست دادن پایه های رژیم و دورنمای سست شدن پایه های ایدئولوژیک رژیم و تضاد رشد یابنده توده های مردم با جمهوری اسلامی ببینند. به همانگونه نتوانستند شیفی را که در سیاست ها و جهت گیری جمهوری اسلامی در دوران احمدی نژاد که خود ناشی از تغییراتی که در موقعیت جمهوری اسلامی در حال وقوع بود و پس از یک دوره تلاطم در ارتباط با جنگ و تحریمها و خلاصه در نتیجه جهش در ادغام در شبکه جهانی سرمایه بود

را ببینند. بسیاری بی توجه به این بنیان های تغییر تنها به ظواهر مسایل چسبیدند. برخی انتخاب خاتمی را بازگشایی دریچه ای برای تغییرات سیاسی و آزادی های مدنی در جامعه دیدند. در نتیجه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به این تغییرات خوش آمد گفتند. برخی نافی کل این تضادها شدند و هیچ تغییری را به رسمیت نشناختند و همه چیز را یک خیمه شب بازی و توطئه و یا یک پروژه امنیتی ارزیابی کردند و نمونه های دیگری که در میان این دوبخش در نوسان بودند و به هر حال به طور کلی از یک رویکرد علمی و مبتنی بر واقعیت عاجز ماندند. یکی تاکتیک خود را بر اساس مخالفت با ولی فقیه و عمده کردن آن دید و دیگری برای واکنشینه کردن صلاح را در عمده کردن مخالفت با جناح اصلاح طلبان حکومتی دید. این جهت گیری های روبنایی تا خیزش ۸۸ ادامه یافت و چشم خود را بر تغییرات واقعی و زیربنایی و تاثیرات سیاسی آن بکلی بستند. این در شرایطی بود که تضادها در بطن جامعه در میان توده ها و رژیم سرکوبگر، میان جناحهای رژیم بر سر مسایل مختلف جهانی و داخلی و حفظ نظام و همچنین بر سر وابستگی و جهت گیری کلی حاد و حادث می شد و یک بحران سیاسی در حال شکل گیری بود بحرانی که اولین خیزش گسترده، یعنی خیزش سال ۸۸ را رقم زد. بدون شک چگونگی تکامل این بحران سیاسی و زمان آن به عوامل متعددی ربط داشت که قابل پیش بینی نبود اما میشد جهت شکل گیری آن و تضادهایی که به آن دامن می زدند را ردیابی و مشاهده کرد. مشکل این جاست که همین موقعیت و جایگاه نیروهای منتسب به کمونیسم در خیزشی که ۸ سال بعد در دی ماه ۹۶ و در آبانماه ۹۸ صورت گرفت تکرار شد. با وجود این که در این دو خیزش اخیر جایگاه طبقاتی شرکت کنندگان و فعالین بسمت طبقات تحتانی جامعه تغییر کرده بود.

تحلیل های نادرست تنها یک جنبه از جهت گیری ها بود، اما اگر تحلیل درستی هم ارائه می شد به خودی خود قادر نمی بود که تغییری اساسی در موقعیت نیروهای چپ در این خیزش ها بوجود آورد. چرا که تنها با تحلیل نمی توان رهبری کرد و یا نقش موثری را ایفا نمود. برای ایفای نقش رهبری و یا نقش موثر در یک جنبش نوع سازماندهی، ایجاد ابزارها، اهرمها و پایه های پیش برنده یک تحلیل صحیح ضروری است. به عبارت دیگر تدارک و آمادگی برای دوران بحران های سیاسی و اعتلای انقلابی یک پیش شرط برای دخالت در اوضاع در شرایط بحران های سیاسی و اعتلای انقلابی است. اما موضوع تنها عدم آمادگی نیست. عامل زیربنایی ای که باعث تحلیل های نادرست از اوضاع و رهنمودهای غلط و سردرگم و در نهایت عدم آمادگی می شود در خط سیاسی ایدئولوژیک و دیدگاه استراتژیک، در جهان بینی و نگرش به تحول پدیده نهفته است که تلاش می کنیم به آنها پردازیم.

۱ - بحران در جنبش کمونیستی ایران

بحران جنبش کمونیستی ایران یک واقعیت است. کمتر کسی که به واقعیت ها می پردازد این مسئله را نفی می کند. یکم اینکه دلیل این بحران چیست؟ آیا سرکوب های وحشیانه رژیم های شاه و جمهوری اسلامی و تلاش آنها برای در نطفه خفه کردن کمونیستها و نیروهای کمونیستی بوده است؟ آیا علل بحران جنبش کمونیستی در ایران متاثر از بحران جنبش کمونیستی جهان است؟ آیا این بحران تحت تاثیر شکست انقلاب ایران و سرکوب وحشیانه کمونیست ها بعد از انقلاب است؟ آیا در نتیجه شکست قدرت پرولتری در شوروی و چین و بالاخره سقوط بلوک شرق و تاثیرات آن است؟ و این سؤال که آیا این بحران می تواند پاسخ موجهی به ضعف و سردرگمی و ناتوانی از ایفای نقش موثری در خیزش های اخیر باشد؟ اگر نه پس بالاخره پاسخ این

مسئله را چگونه می توان یافت؟ چرا جنبش کمونیستی ایران در چنین شرایطی قرار گرفته است.

بسیاری از سوالات بالا در ارتباط با هم اند. بنابراین در ابتدا به طور مختصر به تاثیرات مهم بحران جنبش کمونیستی در سطح جهانی و تاثیرات شکست پرولتاریای در قدرت در شوروی و چین بپردازیم. پیروزی پرولتاریا در روسیه و تشکیل اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۷ و ادامه آن و مبارزه برای ساختمان سوسیالیسم به مدت ۳۶ سال سپس پیروزی پرولتاریا در چین تحت رهبری حزب کمونیست چین، در سال ۱۹۴۹ و پیش روی های آن الهام بخش توده ها و مردم زحمتکش در سرتاسر دنیا شد. امکان فائق آمدن بر مرتجعین قدرتمندی که در روسیه و چین حاکم بودند توسط توده ها و امکان پیشروی در مسیر ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری کمونیستها، علیرغم فشارها، حملات شریانه و جنگ های سرمایه داری جهانی؛ برآستی الهام بخش بود و به رشد وسیع مبارزات توده ها علیه مرتجعین حاکم و تشکیل احزاب کمونیست دامن زد. گذشته از این پیروزی ها همچنین موفقیت در متحول کردن جامعه و توده ها در مسیر ساختن جامعه ای بدون ستم و استثمار به نیروی مبارزاتی پرولتاریا و طبقات زحمتکش در سراسر جهان می افزود.

اما به قدرت رسیدن رویزیونیسم خروشچفی بعد از مرگ استالین، ضربه محکمی به جنبش کمونیستی در سطح دنیا وارد آورد. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به مبارزه علیه خط رویزیونیستی خروشچف برخاست و ادامه قدرت سیاسی پرولتاریا در چین با اتکاء به تجارب مثبت و منفی در اتحاد شوروی توانست تا حد زیادی تاثیرات منفی شکست پرولتاریا در شوروی را جبران کند و پرولتاریا را به فتح قله های نوینی مثل (انقلاب فرهنگی پرولتاریایی) رهنمون سازد.

کودتای رهروان سرمایه داری در چین بعد از مرگ مائوتسه دون و حرکت آن در مسیر سرمایه داری و بلند کردن شعار "ثروت مند شدن شکوهمند است" و محاکمه کردن رهبران کمونیست و تصفیه وسیع حزب از کمونیست ها، ضایعه دیگری برای پرولتاریا شد. از دست دادن قدرت پرولتری در چین تاثیرات منفی خود را نیز بر جنبش کمونیستی جهان گذارد و به سئوالاتی در مورد امکان پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در جامعه دامن زد. این مسئله همراه با تبلیغات مرتجعین رنگارنگ و امپریالیستها که از فرصت بدست آمده کارزارهای شریر ضد کمونیستی خود را آغاز کرده بودند و پیروزی خود را جشن می گرفتند همراه شد. آنها تلاش کردند که از دست دادن قدرت سیاسی در این کشورها را به مثابه شکست نهایی کمونیسم و کار نکردن کمونیسم و نا امید کردن مردم از چنین سیستم اجتماعی جا بزنند در حالیکه شکست در یک نبرد با بورژوازی به هیچ وجه شکست یک سیستم اجتماعی که پایه ای علمی داشت، نبوده و نیست. بدون شک بی تجربگی و جوانی پرولتاریا عامل مهمی در این شکست های مقطعی بود اما اشتباهات جدی بخصوص در دوران استالین و تفکر مکانیکی و رشد این تفکر در کمینترن نیز تاثیرات مهمی در این شکست داشت.

سقوط بلوک شرق تحت رهبری شوروی سوسیال امپریالیستی در رقابت های امپریالیستی با بلوک غرب تحت رهبری امپریالیسم آمریکا، به این کارزار ضد کمونیستی در سطح جهانی شدت و حدت بیشتری بخشید. چرا که امپریالیست ها پیوسته تلاش داشته اند که روسیه امپریالیستی را به مثابه نمونه یک کشور سوسیالیستی جا بزنند و شکست آنرا شکست سوسیالیسم و کمونیسم بنامند.

از طرف دیگر نیروهای آگاه انتظار دیگری را هم نمی توانستند از رهبران بورژوا - امپریالیستی جهانی و تئوریسین های آنها داشته باشند. جنگ میان دو جهان بینی و دو نگرش یکی در خدمت به رهایی بشریت و دیگری در خدمت به زنجیر کشیدن توده ها و استثمار آن ها برای منافع مستی استثمارگر، در کلیه زمینه ها

ادامه دارد. بخصوص در شرایطی که پرولتاریا از یک قطب و تکیه گاه خود و یک منطقه آزاد محروم می شود. سوال اینجاست که آیا می شود این شکست ها و تاثیرات آن را عامل بحران جنبش کمونیستی ایران دانست. ما ضربات این شکست ها و حملات کارزارهای شریانه ضد کمونیستی امپریالیستها و تاثیرات آن بر جنبش کمونیستی چه در عرصه جهانی و چه در عرصه داخلی را شدیداً احساس و درک می کنیم. اما این مسئله ما را مجاز نمی سازد که آنرا عامل ضعف و بحران جنبش کمونیستی ایران بدانیم. با نگاهی ماتریالیستی دیالکتیکی به این قضیه می توان آنرا بخشی از شرایط نا مساعد عینی مبارزه دانست. ما نمی توانیم اشکالات سیاسی ایدئولوژیکی خط رهبری کننده نیروهای منتسب به کمونیسم را نادیده بگیریم و در واقع اوضاع را مسئول بحران بدانیم. رهبری با رویکردی صحیح می تواند نقش و تاثیر مهمی در پیشروی یک حزب کمونیست از لحاظ کمی و کیفی داشته باشد. تجارب تاریخی بسیاری داریم که نشان می دهد احزاب کمونیست توانسته اند در دوره های افت نسبی نقش مهمی در موقعیت خود و تغییر اوضاع ایفاء کنند. زمانی که انقلاب اکتبر به وقوع پیوست کمون پاریس شکست خورده بود. شکست کمون پاریس بدون شک سرخوردگی بسیاری را در میان کمونیست ها ایجاد کرده بود. اولین تجربه قدرت سیاسی پرولتاریا بعد از فقط دو ماه شکست سختی خورد و بسیاری از رهبران آن اعدام شدند، اما احزاب کمونیست بسیاری در اروپا بعد از آن شکست رشد کردند در شرایطی که هیچ گونه تجربه پیروزمندی وجود نداشت و هیچ گونه تجربه ای در مورد اینکه اصلاً بتوان تئوری های کمونیستی را جامعه عمل پوشاند در دست نبود. احزاب کمونیست رشد کردند، و اکثر مبارزات و جنبش ها در اروپا تحت رهبری کمونیست ها قرار گرفت. در روسیه به فاصله ای در حدود یک دهه بعد از شکست انقلاب در سال ۱۹۰۵ انقلاب اکتبر به پیروزی رسید و قدرت سیاسی پرولتاریا در روسیه استقرار یافت. در چین بعد از شکست مبارزات انقلابی در سال ۱۹۲۷ با کودتای چیانکای چک، کمونیست ها که نود درصد از نیروی خود را از دست داده بودند توانستند با خط و جهت گیری صحیح دوباره خود را سازماندهی کنند و با استراتژی مبارزاتی نوینی برای قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق و جنگ مقاومت ضد ژاپنی، تدارک ببینند. با رجوع به این تجارب می توانیم درک کنیم که احزاب کمونیست هنگامی که نگرش خود را بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک مبتنی سازند، می توانند در دوره های افت و یا افت نسبی نقش مهمی در موقعیت خود و تغییر اوضاع ایفاء کنند. ما همچنین شاهد هستیم که حتی بعد از شکست قدرت سیاسی پرولتاریا در چین، و جهت گیری سریع رهروان سرمایه داری بطرف امپریالیستها و در بحبوحه محاکمه کمونیستها در چین، در پرو حزب کمونیست پرو جنگ خلقی را آغاز کرد که توانست در مدت ۱۰ سال تا زمان دستگیری بخشی از رهبری حزب از جمله صدر آن، پیشروی های شگرفی کند و مناطق عظیمی را تحت کنترل خود داشته باشد. در سال ۱۹۹۶ حزب کمونیست مائوئیست نپال نیز جنگ خلقی را آغاز کرد و در مدت کوتاهی توانست گسترش یابد و به یک حزب قدرت مند تبدیل شود تا سرانجام در سال ۲۰۰۸ رهبری حزب به یک سازش با طبقه حاکمه و امپریالیست های حامی آن تن داد و جنگ خلق را متوقف کرد و وارد بازی های انتخاباتی شد. موضوع این نیست که این احزاب اشتباه نکردند و یا تغییر ماهیت ندادند. چه شکست در شوروی و چین و چه تغییر ماهیت در حزب کمونیست پرو و نپال بدون شک در ارتباط با اشتباهاتی است که مرتکب شده اند و این اشتباهات نگرشی از تکاملات علم کمونیسم، فرایند تاریخی خود را دارند. اما آنها توانسته بودند در اوضاع و شرایط نامساعدی جهش وار و بگونه ای خیره کننده پیشروی کنند و نکته مهم آنست که افت اوضاع جهانی و روحیه شکست مانع این گسترش ها و پیشروی ها نشد؛ اگر چه ضعف های ذهنی نوین باعث شد که دستاوردهای خود را از دست دهند.

اما بحث در اینجا این است که می توان با حفظ اصول انقلابی و در نظر داشتن منافع توده ها و استراتژی متکی به ماتریالیسم دیالکتیک، به مصاف شرایط نامساعد عینی رفت و در تغییر شرایط از نامساعد به مساعد تلاش کرد و موفق هم شد. این موضوع به نقش عنصر آگاه و موضوع "چه باید کرد؟" مربوط می شود. در حقیقت موضوع "چه باید کرد؟" لنین جهشی در نگرش مارکسیسم و نگرشی ماتریالیستی دیالکتیکی به شرایط عینی است و اهمیتی است که نقش عنصر آگاه در تحولات انقلابی و تبدیل یک نیروی کوچک به نیروی بزرگ ایفاء می کند. مائوتسه دون با اتکاء به چنین نگرشی توانست درک از این مقوله را گسترش دهد و با توجه به نقش دینامیک انسان چگونگی مقابله نیروی کوچک که دارای خط صحیح است با نیروی بزرگ و ارتجاعی را به نمایش بگذارد و در پروسه مبارزاتی توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد و به نیروی بزرگ مبدل گردد. از این زاویه است که منفعل بودن در مقابل اوضاع عینی نامساعد و محول کردن ناکامی ها و شکست ها به اوضاع عینی نامساعد، بحث نادرستی است. در حقیقت برخورد ماتریالیستی دیالکتیکی و یا به عبارت دیگر وظیفه نیروهای انقلابی با اتکاء به ماتریالیسم دیالکتیک بکار بردن همه نیروی ذهنی و عینی خود برای تبدیل شرایط نامساعد به شرایط مساعد است. در غیر این صورت اگر شرایط همیشه قرار بود که مساعد باشد بدون شک تحولات تاریخ به گونه ای دیگر پیش می رفت. یا همان گونه که مارکس در نامه به کوگلمان می نویسد: «اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملاً حتمی و مساعد به مبارزه دست یازیده شود آن گاه تاریخ جهان خیلی ساده و بی دردسر ساخته می شد» (۱۷ آوریل ۱۸۷۱ - لندن)

۲ - رهبری و یا نقش ایفاء کردن در جنبش ها و خیزش های مردمی

بسیاری از جریانات طیف منتسب به کمونیسم تصور می کردند که به محض فرارسیدن یک خیزش عمومی دیگر همه چیز روبراه خواهد شد و خواهند توانست توده ها را در مسیر سوسیالیسم رهبری کنند. دوران خیزش ها و جنبش های مردمی را که سالها و یا دهه ها در انتظارش بودیم فرا رسید اما عاجز و ناتوان در ایفاء کردن نقشی موثر بودیم. اما به برخی امر مشتبه شده بود که گویا دیگر دوران رهبری آن ها فرا رسیده است و تلاش می کردند تا از طریق نشریات، اعلامیه و یا رادیو تلویزیون های خود رهبری کنند. اما این رهنمودها گوش شنوایی چندان نیافت. برآستی چنین انتظاراتی از کجا نشئت گرفته است. بدون شک بسیاری از این نیروها تلاش ها و زحمات بسیاری در این دورانها متحمل شده اند. رفقای بسیاری را در نتیجه سرکوب های وحشیانه، اعدام ها و قتل عام ها و حملات وحشیانه رژیم از دست داده اند. بسیاری تلاش کرده اند که با فعالیت هایشان و بعضاً فعالیت های شبانه روزی در تبعید و یا در مرز و یا حتی در داخل بتوانند ارتباطاتی را برای خود حفظ کنند، نشریات خود را منتشر کنند، از اوضاع تفسیر و تحلیل کنند و آنرا از طرق راه های ارتباطی، از طریق نشریات، رادیو تلویزیون و یا شبکه های اجتماعی به مخاطبینی انتقال دهند و حتی برنامه خود برای جامعه آینده را نوشته و در اختیار عموم قرار داده اند. اما همه این تحرکات به این امید صورت گرفت که بتوانند در دوران خیزش ها و تغییر در روحيات مردم، پیشروی سریعی کنند. چرا چنین خواستی بر آورده نشد؟ اگر در سال ۸۸ موسوی و اصلاح طلبان در رهبری جنبش قرار داشتند، در خیزش دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ هیچ آلترناتیو ارتجاعی هم وجود نداشت، دو خیزش بعدی عمدتاً از زحمتکشان و طبقات تحتانی جامعه تشکیل شده بود. برآستی چرا نتوانستیم کاری را از پیش بریم؟ این سئوالها برای محکوم کردن این سازمان و یا آن سازمان منتسب به جنبش کمونیستی نیست. بلکه سوالاتی به جا برای بررسی خود است و برای فکر کردن و یافتن پاسخ ها و راه حل های واقعی و ماتریالیستی و نه پاسخ هایی که بتواند ما را توجیه کند.

این که خمینی در دوران اعتلای انقلابی و بحران سیاسی سال ۵۷ ناگهان در رهبری انقلاب قرار گرفت به جمع بندی های ناقص و یک جانبه دامن زد، که گویا می توان به فعالیت های محدود خود ادامه داد و یک باره در دوران اعتلای انقلابی به میان میدان پرید و رهبری را کسب کرد. اگر چه نقش مذهب و خمینی در مبارزات بتدریج پررنگ تر شد، اما آنها نهادهای مذهبی تثبیت شده در جامعه مانند مسجدها و بسیاری مراسم مذهبی و غیره را داشتند که از درون آنها سازمان دهی می کردند. حتی برخی با تفسیرهای غلط و یک جانبه از انقلاب اکتبر چنین برداشتی را نیز فرموله می کنند. که گویا لنین در خارج از کشور نشسته و مقاله می نوشت و خط خوب ارائه می داد و ناگهان پس از انقلاب فوریه در سال ۱۹۱۷ به میان میدان رفت و در این دوره با پیش گذاشتن تزه های آوریل، معادلات را تغییر داد و رهبری انقلاب را قاپید. نتیجه اینکه پس کافی است که یک چیزی و تزهایی نظیر تزه های آوریل را در این دورانه ارائه داد بقیه مسایل بطور اتوماتیک حل می شوند. برخی هم همچنان در انتظار اعتصابات کارگری فراگیر در سطح کل جامعه هستند به این امید که آن اعتصابات موضوع را یکسره کند و شرایط را برای رهبری نیروهای منتسب به کمونیسم فراهم کند.

واقعیت نشان می دهد هنگامی که جنبش ها و شورش های مردمی بوقوع می پیوندند، طبقات بورژوا و یا مرتجعینی که در تضاد با ارتجاع حاکم باشند می توانند به راحتی به میان میدان بپرند و رهبری جنبش را از آن خود کنند چرا که آنها با اتکاء به نهادها و ابزارهای موجود سریعاً می توانند خود را مطرح کنند. اما چنین امکانی برای نیروهای کمونیست و رادیکال موجود نیست. هنگامی که موسوی در رهبری جنبش سبز بود خود بخشی از حکومت بود و بسیاری از نهادهای حکومتی از جمله درون سازمان اطلاعات و یا سپاه از او حمایت می کردند. بسیاری از ارگانهای دولتی و حکومتی نیز شیوه تفکر او را بازتاب می دادند. یا در زمان انقلاب ۵۷، خمینی و بقیه مذهبیین با اتکاء به مسجدها که در هر محله و هر روستایی وجود داشت و نهادهای مذهبی که نیز بخشی از ساختار دولتی بود و همچنین با استفاده از افکار مذهبی که طی قرنها در ساختار افکار توده های مردم رسوخ کرده و حتی سنت و فرهنگ را به شدت تحت نفوذ خود قرار داده بود، توانستند سازماندهی کنند و ناگهان جنبش مردم را بسرقت برند.

نیروهایی که خواهان تغییر رادیکال باشند و بخواهند مناسبات استثمار و ستمگرانه را زیرو رو کنند و در پی ارائه تفکر و نگرشی نو بوده که هدفش رهایی بشریت از شر طبقات استثمار گر و کل ستم و استثمار باشد، نمی توانند و ممکن نیست که بتوانند بر نهادهای حاضر و آماده در جوامع استثمار متکی شوند. تجارب انقلابی در ایران و جهان نشان می دهد که یک نیروی کمونیستی واقعی هنگامی می تواند در دورانه های اعتلای انقلابی نقش موثری در جهت جنبش ها و خیزش های توده ای بازی کند و یا اینکه مهر رهبری خود را بر آن بکوبد که برای آن بطور عینی تدارک دیده باشد. خط صحیح و مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک را به یک نیروی مادی تبدیل کرده باشد. این نیروی مادی شامل کادرها، اعضا و ساختارهای حزبی تشکلات توده ای تحت رهبری یک حزب قدرتمند و واقعا کمونیست است که در نقاط مختلف فعالیت مشخص و روزمره خود را داشته باشد و بتواند با فعالیت های زنده و تبلیغ و ترویج و سازماندهی صحیح و مبتنی بر شرایط مادی نیروهای وسیعتری برای خود و برنامه خود جلب کند. اینکه در چین و روسیه احزاب کمونیست توانستند در دوران اعتلای انقلابی رهبری را بدست آورند، برعکس نظرات یک جانبه، تنها به یک شعار و یا یک تز در مرحله نهایی انقلاب منتهی نمی شود و یا دلیلش این نبود که در آن روزها نشریاتشان را وسیعاً پخش کردند. این درست است که آنها در مرحله نهایی شعارهای درست و راه حل های نهایی را به پیش گذاردند و این درست است که در این مرحله دست به یک تبلیغ وسیع زدند اما آنها هنگامی توانستند چنین کنند که دهه ها تدارک دیده و زیر ساخت های لازم

و ضروری را ایجاد کرده بودند. مثلاً در روسیه کمونیست‌های انقلابی در حدود ۱۷ سال یعنی از اوایل قرن بیستم، از زمان تشکیل حزب سوسیال دموکراسی، تدارک می‌دیدند، شبکه‌های لازم را از قبل حول نشریه و یا فعالیت‌های انقلابی ساخته بودند و برای ساختن این شبکه‌ها فعالیت کرده و خود را برای چنین شرایطی حداقل به حد نسبی آماده کرده بودند. به عبارت دیگر تدارک آگاهانه لازم دیده شده بود. این ساختارها نه جدا از مبارزه طبقاتی و جدا از مبارزه با ستم علیه توده‌ها، بلکه در راستا و در فرایند این مبارزات ساخته، تقویت و تحکیم شده بودند.

در روسیه، گذشته از یک جمع‌بندی عمیق سیاسی - ایدئولوژیک بخصوص در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲، که همراه با تاکتیک‌های منطبق بر شرایط برای حفظ و ادامه کاری و سازماندهی کارگری صورت گرفت، از سال ۱۹۱۲ بطور فشرده و متمرکز، ساختارهای حزبی جهش‌وار بازسازی شدند که توانست مینا و پایه مهمی برای سازماندهی کارگران، دانشجویان، سربازان و بقیه اقشار جامعه قرار گیرند و با آمادگی نسبی وارد انقلاب ۱۹۱۷ شوند. تجربه انقلاب روسیه و بخصوص انقلاب ۱۹۰۵ از یک نظر دیگر حائز اهمیت است حتی اگر بحران‌های سیاسی ناگهان فرا رسند که آمادگی لازم انجام نشده باشد با جمع‌بندی صحیح منطبق بر ماتریالیسم دیالکتیک می‌توان از آن شرایط حداقل برای جبران برخی از عقب‌ماندگی‌ها استفاده کرد که می‌توان نمونه آنرا در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه دید.

"چه باید کرد؟" لنین زیر بنای چنین ساختاری بود که ساختمان آن بلافاصله آغاز شد، بحث‌های لنین در "چه باید کرد؟" بیش از آنکه مبارزه‌ای با اکونومیست‌ها باشد نقشه‌ای استراتژیک برای ساختن حزب بلشویک و طرح و نقشه‌ای به منظور تدارک حزب برای روزهای پرتلاطم آینده و در حقیقت در خدمت تسریع گذر به روزهایی بود که در ۱۹۱۷ فرا رسیدند. به عبارت دیگر چه باید کرد یک سیستم فکری برای انقلاب کردن در شرایط نوین بود و نه تنها مبارزه و مقابله علیه برخی انحرافات انترناسیونال دوم بلکه گسست از برخی ایده‌های اولیه جنبش کمونیستی و تکاملی در مارکسیسم و علم انقلاب بود.

در چین نیز با توجه به شرایط آن، حزب کمونیست تحت رهبری مائو از طریق جنگ خلق و ایجاد پایگاه‌های انقلابی و پیشبرد مبارزه مسلحانه، تدارک و تسریع انقلاب را به پیش برد. حزب کمونیست در پروسه سه دهه تدارک و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، علاوه بر ارتش سرخ به مثابه یکی از سلاح‌های اصلی انقلاب، اتحادیه دهقانی را در روستاها و سازمانهای توده‌ای را در میان کارگران، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه تشکیل دادند تا بتوانند از آن طریق به سازماندهی مبارزات این اقشار و رهبری آنها در خدمت به کسب قدرت سیاسی و تغییرات بنیادی در جامعه بپردازند. این مسئله هم در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی صورت گرفت و هم در دوران جنگ انقلابی؛ به عبارت دیگر این مبارزات تدارک برای انقلاب و تسریع آن بود. در چنین شرایطی بود که نیروهای کمونیست در چین و روسیه توانستند در دوران‌های انقلابی رهبری جنبش و مبارزات توده‌های مردم را کسب کنند.

تدارک ابعاد مختلفی دارد، که در مرکز آن مارپیچ "مبارزه، بسیج، سازماندهی" قرار دارد. برای گسترش و جهش به سطوح بالاتر، ساختن و تکامل ابزارهایی برای بسیج و ارتقاء آگاهی توده‌های وسیع و پیشروان آن و سازماندهی آنان در سطوح مختلف، حیاتی است. یکی از اهداف مقطعی تدارک، تغییر موازنه قدرت است. اما جنبه مهم و عمده تدارک، مسلح شدن به ماتریالیسم دیالکتیک و متدهایی که متکی به آن است می‌باشد. از این طریق نیروی انقلابی رهبری‌کننده قادر می‌شود تا تضادهای مقابل راه را به طور واقعی شناسایی و با متد

ماتریالیستی دیالکتیکی برای حل آن تلاش کند و خط خود را در کوران مبارزه طبقاتی صیقل و تکامل دهد. تدارک، یک پروسه طولانی است اگر چه این پروسه طولانی نسبی است و شرایط و سرعت تحولات در جامعه در عرصه داخلی و یا در عرصه جهانی می تواند در سرعت و یا طولانی شدن این پروسه تاثیر گذارد. پروسه تدارک از درون مارپیچ "مبارزه، بسیج، سازماندهی" و در ارتباطی تنگاتنگ با مارپیچ "تئوری، پراتیک" از مراحل و زیر مراحل می گذرد و در راستای هدف انقلاب و تسریع آن، قرار می گیرد. تدارک است که امکان رهبری انقلاب و جنبش ها و خیزش ها را در شرایط اعتلای انقلابی فراهم می سازد. چرا که این پروسه طولانی اگر بر پایه های مادی درستی استوار باشد هدف مقطعی آن یعنی تغییر در موازنه قدرت صورت خواهد گرفت. به این معنی که از یک نیروی کوچک می توان در چنین فرآیندی به یک نیروی بزرگ مبدل شد. تاثیراتی که این تغییرات در ذهنیت توده ها می گذارد و تاثیراتی که تغییرات در اوضاع بر نیروی انقلاب می گذارد پروسه های تغییر را شکل می دهند و به این تغییر شتاب می بخشند.

بعد دیگر تدارک، ساختن ابزارها برای بسیج و سازماندهی در سطوح مختلف است یعنی ابزاری که برای متحول کردن، متحد کردن و رهبری کردن توده ها به حول انقلاب در سطوح وسیعتر ضروری است.

در پروسه شکل گیری این ابزار، ساختارهایی بوجود می آیند که بتوان در دوران های خیزش و اعتلای انقلابی بر آن ها تکیه کرد. به طور مثال می توان به زیر ساخت هایی مانند تشکلات توده ای در درون اقشار و طبقات مختلف مثلا در جنبش دانشجویی، زنان، کارگران، بیکاران و ملیت های تحت ستم اشاره کرد که بدون آنها نه تنها نمی توان هیچ جنبش و خیزشی را رهبری کرد بلکه نمی توان هیچ گونه دخالتی در آنها داشت.

متأسفانه بعد از انقلاب ۵۷ در میان جریانات منتسب به کمونیسم تمایل به میانبر زدن و دور زدن این پروسه بشدت، رایج بوده است و در نهایت شرایط و اوضاع را حتی سخت تر کرده است. کمونیستها نمی توانند با همان شیوه هایی که جناحهای بورژوازی، رهبری مبارزات توده ها را می قاپند، رهبری را از آن خود کنند. رهبری کمونیستی، رهبری انقلابی است که جامعه را به واقع زیر و رو می کند و سازماندهی جامعه را در کل و در خدمت به رهایی بشریت تغییر می دهد و برای آن راه میانبری وجود ندارد. کمونیسم یک متد و رویکرد علمی و مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک است. تجارب نشان داده است که این میانبرها از بیراهه سربرون خواهند آورد. بنابراین ممکن است برای بورژواها و یا عناصر و جناح هایی از طبقات حاکمه و وابسته به قدرتهای بزرگ که می توانند بر ساختارها و نهادهای حاضر و آماده تکیه کنند و از نهادهای موجود داخلی و خارجی حمایت بگیرند، یا بر نهادهای مذهبی و دینی و امثالهم اتکاء کنند، یک شبه راه صد ساله روند و ناگهان با طرح یک شعار جنجالی و با طرح یک ایدئولوژی افراطی و یا طرح برنامه به اصطلاح "رادیکال" و غیر معمول که ارائه می دهند، صحنه را عوض کنند؛ اما برای یک نیروی خواهان انقلاب واقعی که هدفش رهبری و سازماندهی جامعه بر اساس منافع توده ها و در خدمت رهایی بشریت است، چنین میان برهایی وجود ندارد. دور زدن این مسیر و تمایل شدید به راه های میانبر، مسیری است به گمراهی و در نهایت مبدل شدن به زائده بورژوازی و یا به سکتاریسم و در خود فرو رفتن و در نهایت بکلی تحلیل رفتن است.

۳ - تبلیغ و ترویج با هدف بسیج و سازماندهی

بسیاری از نیروهای منتسب به کمونیسم تدارک برای انقلاب را همان تبلیغ و ترویج انگاشته و به نوبه خود تبلیغ و ترویج را معادل تبلیغ حزب، گروه و یا سازمان خود و یا انتشار و پخش تحلیل ها و آثار خود به یکی از طرق ممکن مانند نشریه، اعلامیه و یا رادیو تلویزیون و یا از طریق شبکه های اجتماعی قرار داده اند. موضوع این نیست که این کارها و این فعالیت ها نباید انجام شود، بدون شک اینها بخش ضروری از فعالیت است و می تواند در خدمت تبلیغ و ترویج قرار گیرد. اما موضوع این است که این را نمی توان معادل با تبلیغ و ترویج کمونیستی قرار داد. حتی اگر قبول کنیم که این تحلیل ها هم درست و منطبق بر شرایط باشند آیا صرفا پخش آنها می تواند اهداف تبلیغ و ترویج کمونیستی را برآورده کند؟

واقعیت این است که پخش نشریات و تحلیل های آن از طرق مختلف به خودی خود نه تبلیغ است و نه ترویج. این درست است که تبلیغ کمونیستی، متد و روشی برای افشای زنده از جنایات، ستم ها و تبعیضات جنسیتی، ملیتی، مذهبی و زورگویی ها و سوء استفاده نهادها و موسسات و دستگاه اداری و نظامی سیستم است و ترویج کمونیستی ربط دادن این جنایات و ستم و زورگویی ها، به موجودیت سیستم، اما هنگامی این تبلیغ و ترویج معنی واقعی خود را می یابد که صرفا نقش اطلاع رسانی را نیابد بلکه هدفش آگاه کردن، سازماندهی و تغییر و تحول انسانها باشد که صرفا با انتشار نشریه و یا سخنرانی صورت نمی گیرد.

افشاگری همه جانبه سیاسی از فشارها و ستم هایی که بر طبقات و اقشار مختلف اعمال می شود، هدفی در خود نیستند بلکه مهمتر از همه آشنا ساختن توده ها با واقعیت های جامعه، بالابردن شناخت سیاسی و آماده کردن آنها برای فعالیت انقلابی است که از طریق سازمان یافتن حول مسئله و یا مسائل مشخصی بستگی به شرایط، شکل بیابد و از این طریق به شرکت و فعالیت آن اقشار معین در مبارزات در سطوح مختلف بینجامد و از این راه سازماندهی شده و در مارپیچ "مبارزه، بسیج، سازماندهی" به سطوح بالاتری از آگاهی و سازماندهی دست یابد. اگر نشریه در خدمت سازماندهی نباشد نقش مهم و تعیین کننده ای را بازی نخواهد کرد. سوال این است که نشریه باید در خدمت سازماندهی باشد و یا سازماندهی در خدمت نشریه است. شکی نیست که نشریه بخش لازم سازماندهی است ولی کافی نیست. اما به نظر می رسد که برای بسیاری نشریه به تنهایی لازم و کافی است، به این امید که نشریه به خودی خود به سازماندهی خواهد پرداخت.

تغییر و تحول انسانها که در مرکز تدارک برای انقلاب قرار می گیرد نه یک حرکت آنی و مقطعی بلکه فرآیندی است که از مراحل مختلف و یا از درون مارپیچ "مبارزه، بسیج و سازماندهی" در سطوح مختلف می گذرد. در **حقیقت تفاوتی کیفی بین آگاه شدن و بالارفتن اطلاعات وجود دارد.** تبلیغ و ترویج کمونیستی نه برای بالارفتن اطلاعات بلکه هدفش آگاهی و سازماندهی در سطوح مختلف است. فرآیند تغییر انسانها، فرآیندی است که فاکتورها و تضادهای معینی در آن نقش دارند که تنها بصورت آگاهانه و سازمان یافته آنها را می توان حل و فصل کرد. بنابراین آنچه را که مبلغین و مروجین جامعه کهنه مانند آخوندها و کشیش ها، رسانه ها، سوسیستم آموزشی و غیره در جامعه به پیش می برند و ظاهرا می توانند تعداد وسیعی را حول ایدئولوژی های پوسیده بصورت آنی بسیج کنند، بر بطن و شرایط جامعه ای است که آن گونه افکار در آن ریشه دارند و انسانها قبلا باچنان ارزشها و معیارهایی از طریق خانواده، سیستم آموزشی، مراکز و نهادهای مذهبی، رادیو و تلویزیون و سنت و فرهنگ پرورش یافته اند و در چنان طرز تفکری خیس خورده اند و آن را پیوسته تولید و باز تولید می کنند. اما تغییر و تحول انسانها در راستای درک و جذب ارزشهای یک دنیای انقلابی نوین که هدفش رهایی

بشریت است، در نقطه مقابل و در تضاد کامل با ارزش های حاکم و رایج قرار داشته، بسیار پر تضادتر، پیچیده تر و با افت و خیز همراه است و از جهش های متعدد و معینی می گذرد. فرایندی است که بدون گذر از ماریپیچ های "مبارزه، بسیج، سازماندهی" اگر غیر ممکن نباشد، بسیار نامحتمل و یا صوری است. همان گونه که "هر تحول مهمی از درون پروسه های گوناگون و از درون جهش ها صورت می گیرد." (مائو) به همین دلیل است که می بینیم بسیاری از کسانی که به کمونیست های واقعی تحول یافته اند در ابتدا از مبارزه ای ساده علیه دیکتاتوری و استبداد، علیه امپریالیسم، علیه ستم ملی یا جنسیتی، آغاز کرده اند و یا در مبارزات و جنبش های خودبخودی در جنبش های کارگری، دهقانی، دانشجویی مبارزه را آغاز کرده، سازمان یافته اند و به درک بالاتری از آگاهی دست یافته و سپس مبارزات خود در عرصه های بالاتری پیش برده اند.

با تکرار و تبلیغ شعار سوسیالیسم، می توان این نام را برای برخی آشنا کرد اما نمی توان بسیج و یا سازماندهی کرد و نمی توان کسی را متحول کرد، بلکه در پروسه ماریپیچ "مبارزه، بسیج و سازماندهی"، است که می توان حزب و توده ها را متحول کرد. به عبارت دیگر دادن شعار آلترناتیو کمونیستی و سوسیالیسم و غیره بدون زیر ساخت های مبارزاتی، تنها تلاشی برای میانبر زدن خواهد بود، مگر اینکه همراه باشد با تلاش های عملی برای "مبارزه، بسیج و سازماندهی" توده ها در سطوح مختلف. تنها در آن صورت است که می توان از تبلیغ و ترویج کمونیستی نام برد در غیر اینصورت از یک فعالیت مطبوعاتی پا را فراتر نخواهد گذارد.

۴ - ضرورت وحدت و ابزارهای آن

یکی از مشکلات و بیماری هایی که دورانی طولانی نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ما را فرا گرفته است بیماری سکتاریسم است. سکتاریسمی که علیرغم ادعای نماینده پرولتاریا بودن در بسیاری مواقع متضاد خود یعنی دنباله روی از طبقات غیر پرولتری را تولید کرده است. لازم نیست که اینجا به جریان و یا نیروی خاصی اشاره شود چرا که این بیماری در اکثر نیروها به درجات متفاوتی عمل کرده است. سکتاریسم می تواند باعث انفراد شود و سپس این انفراد و ایزولگی به سازش های غیر اصولی و یا حرکات دنباله روانه دامن زند.

مقابله با سکتاریسم به هیچ وجه به معنی وارد مصالحه ها، وحدت ها و سازش های غیر اصولی شدن چه با نمایندگان علنی بورژوازی و یا نمایندگان ناروشن بورژوازی مثل رویونیست ها و اپورتونیست ها، و یا دنباله روی از آنها نیست. بلکه موضوع این است که باید از واقعیات آغاز کرد از خودبزرگ بینی و از ذهنی گرایی ها و تفکرات متحجر و دگم گسست کرد.

بیاییم مسئله را این گونه بیان کنیم. آیا هدف به پیش انداختن یک گروه و یا یک حزب خاص است یا هدف انقلابی برای سرنگونی یک سیستم استثماری است. آیا یک حزب و یا گروه، هدف نهایی، هدفی در خود است و یا ابزاری است برای انقلاب؟ اگر پاسخ این سئوالات به معنای واقعی این است که هر تشکیلاتی حتی یک حزب قدرتمند که بر مسیر درست ایستاده است ابزاری است برای انقلاب و برای سرنگونی یک سیستم استثماری و جایگزین کردن آن با سیستم حکومتی که نماینده پرولتری است و نه هدفی در خود، آنگاه از واقعیات جامعه آغاز خواهیم کرد، آنگاه گروه گرایی و ارجحیت های گروهی مسیر ما را تعیین نخواهند نکرد. به عبارت دیگر آنگاه اهداف حزب و یا سازمان در انطباق با اهداف انقلاب قرار خواهد گرفت. آنگاه مانع و یا تضادی میان منافع حزب و انقلاب نخواهد بود و به سکتاریسم دامن نخواهد زد.

اگر هدف انقلاب باشد آنگاه خواهیم دید که نه تنها با یک گروه و حزب، حتی اگر مجموعه گروه‌ها و احزاب مدعی کمونیسم هم جمع شوند و حتی قادر شوند اکثریت طبقه کارگر ایران را برای خواسته‌های کارگری متحد کنند قادر به در افتادن با یک رژیم استثماری تابه دندان مسلح حتی در ضعیف‌ترین شرایطش نخواهند بود. برای جامعه‌ای که از طبقات مختلف تشکیل یافته و اکثریت این طبقات تحت فشار و ستم هستند، در جامعه‌ای که ستم‌های متعدد و ظالمانه‌ای علیه اقشار مختلف آن روا می‌شود، نه تنها ضرورت اتحاد طبقات و اقشار وسیع وجود دارد بلکه امکان آن نیز موجود است. در شرایط کنونی جامعه برای سرنگونی چنین سیستم استثماری هاری راه دیگری غیر از اتحاد طیف وسیعی از اقشار و طبقات مختلف، وجود ندارد. مگر اینکه بوسیله تجاوز نظامی قدرتهای بزرگ یک سیستم استثماری توسط یک سیستم استثماری دیگر تعویض شود.

تجارب تاریخی نشان می‌دهند هنگامی یک نیروی انقلابی و رادیکال توانسته به مصاف قدرتهای ارتجاعی برود که قادر شده طبقات و اقشار وسیعی را متحد کند. مثلا در جنگ انقلابی ویتنام هم علیه فرانسوی‌ها در سالهای ۱۹۵۰ و هم علیه متجاوزین آمریکایی در سالهای ۶۰ و ۷۰ میلادی متحد کردن اقشار وسیع شهر و روستا علیه متجاوزین و وابستگان داخلی آنان از کلیدی‌ترین سیاست‌های رهبران انقلاب ویتنام بود. در چین نیز در پروسه سی سال جنگ، اتحاد با طبقات و اقشار جامعه چین یکی از مهمترین و محوری‌ترین فاکتورهای پیشبرد مبارزه بود که در مرکز سیاست‌های حزب کمونیست قرار داشت. تاکیدات مائو تسه دون بر اهمیت چنین وحدتی، جدا کردن صف خلق از ضد خلق و رهبری این اتحاد از موضوعات مهم، محوری و مورد مبارزه بودند. حزب کمونیست چین برای چنین اتحادی چه در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی و چه در دوران جنگ انقلابی، تشکلات متعددی که مهمترین آنها ارتش خلق بود را برای تامین چنین اتحادی تشکیل داد. همچنین تشکلات کارگری، دانشجویی و اتحادیه دهقانان، همه در خدمت متحد کردن طیف وسیعی از توده‌ها برای شرکت در انقلاب بود. حتی برای اتحاد با احزاب نیز به ابتکار جبهه متحد خلق، مبادرت ورزید که با استقلال تشکیلاتی در آن شرکت کرد.

همچنین لنین در ارتباط با انقلاب روسیه از همان ابتدا بر لزوم و ضرورت فعالیت در میان همه اقشار و طبقات و بسیج و سازماندهی آنان و روشنفکران آن طبقات تاکید کرد و به همین دلیل بر موضوع تبلیغ و ترویج در میان همه اقشار جامعه، کارگر و دهقان، کارمند، دکتر، مهندس، استاد دانشگاه و روشنفکران و ... تاکید گذارد و این یکی از موضوعات مورد مبارزه با اکونومیستها بود. فعالیت اکونومیست‌ها عمدتا بر مبارزه در میان کارگران و حمایت از مبارزات صنفی آنان محدود بود و به تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان دیگر طبقات بی‌اعتنا بودند.

به همین دلیل متحد کردن و یا حداقل پایه‌ریزی اتحاد طیف وسیعی از اقشار و طبقات جامعه بخش مهمی از فرآیند پیشبرد و آمادگی برای انقلاب است. مشکل اینجاست که بخش عظیمی از این اقشار و طبقات با انقلاب پرولتری بدلائل مختلف موافقت ندارند. برخی به خاطر منافع طبقاتی و برخی به خاطر ناآگاهی و برخی حتی به خاطر تبلیغات و کارزارهای شریانه بورژوازی و طبقات استثمارگر در دشمنی با آن قرار می‌گیرند. اما جنبه مهم و مثبتی هم وجود دارد و آن اینکه امکان تغییر و متحول شدن بسیاری وجود دارد چرا که پایه مادی داشته و منافع بسیاری از اقشار و طبقات تحت ستم تنها در شرایط یک انقلاب پرولتری تأمین می‌شود. تنها یک انقلاب پرولتری می‌تواند جامعه را در مسیر از بین بردن ستم و استثمار قرار دهد. کسانی بخصوص در میان روشنفکران هستند که حاضرند از منافع طبقاتی خود بگذرند و در راه رهایی برای بشریت گام بردارند. بنابر این آگاهی و تحول بسیاری از افراد جامعه ممکن است. البته تحول انسانها نه یک شبه و یا در یک مدت کوتاه و نه

با تبلیغ و افشاگری صرف و حتی نه در شرایط اعتلای انقلابی صورت نخواهد گرفت. اگر چه تبلیغ و افشاگری علیه جنایات سیستم بخش بسیار مهمی از فرآیند تغییر و تحول است اما آگاه شدن و تحول در یک فرآیند مبارزاتی که از ماریپیچ های متعدد " مبارزه، بسیج، سازمان یابی " می گذرد امکان پذیر است.

یک حزب انقلابی پرولتری اگر مسلح به ماتریالیسم دیالکتیک باشد هم قادر به تشخیص این تضاد و پروسه های تکامل و تحول و پیچیدگی های آن خواهد بود و هم ضرورت ایجاد ابزارهای لازم و زیر ساخت های لازم برای این تحول و متحد کردن طیف بیشتر و بیشتری از توده های مردم را خواهد دید. تغییر و تحول اقشار جامعه بنابر شرایط وقانون رشد ناموزون یک سان نخواهند بود، برخی زودتر، برخی با سرعت بیشتر و برخی عمیق تر متحول خواهند شد. برخی در حد یک متحد مبارزاتی و برخی به افراد کمونیست و یا تا حد رهبران کمونیست متحول خواهند شد. هر چند که ممکن است برخی تا دوران های اعتلای انقلابی هر گز متحد انقلاب نشوند و برخی حداقل بی طرف باقی بمانند؛ اما یک چیز مسلم است که برای یک انقلاب واقعی و ریشه ای که بتواند جامعه را در مسیر رهایی بشریت از ستم و استثمار قرار دهد، متحد کردن کلیه کسانی که می توانند متحد شوند یک ضرورت مبرم است.

روشن کنیم که منظور از متحد کردن و متحد شدن با توده ها به هیچ وجه به معنی دنباله روی از جناح های حاکم و یا نمایندگان بورژوازی و یا حتی دنباله روی از توده ها نیست و نباید باشد. منظور گرفتن مخرج مشترک در میان مواضع نیست بلکه موضوع اتحاد بر پایه ای اصولی و با اتخاذ روشی ماتریالیستی دیالکتیکی در خدمت به یک انقلاب پرولتری است. در چنین اتحادی در درجه اول مرز بین دوستان و دشمنان انقلاب هرگز نباید زوده شود و چنین اتحادی عمدتاً از طریق ایجاد تشکلاتی همانند تشکلات توده ای، دمکراتیک و صنفی و یا ایجاد جبهه ها و اتحاد عمل ها که می توانند اشکال بسیار متنوعی را به خود بگیرند و منطبق بر شرایط مشخص قابلیت انعطاف داشته باشند، بدست می آید. اما هدف همه این تشکلات باید بسیج و سازماندهی تمام کسانی باشد که اتحادشان برای یک انقلاب واقعی ضروری است. این تشکلات توسط یک حزب و یا سازمان کمونیست انقلابی رهبری می شود.

در نتیجه برای اینکه یک حزب کمونیست انقلابی بتواند توده ها را در فرآیند مبارزاتی از درون جهش ها متحول کند نه تنها باید لزوم و ضرورت متحد کردن و متحد شدن را درک کند بلکه باید برای عملی ساختن آن ابزار و ظرفهای لازم اتصال با توده ها و متشکل کردن توده ها برای مبارزات در سطوح و در ابعاد مختلف را داشته باشد. شرکت در مبارزات توده ها و همچنین مبارزه برای تشکیل سازمانهای توده ای می تواند به این امر کمک مهمی کند. همانگونه که در بالا اشاره شد ممکن است بسیاری از کسانی که در این تشکلات متشکل می شوند هیچگاه کمونیست نشوند اما فرصت اینکه آگاه شوند و به درجاتی متحول شوند و در سطحی در راستای انقلاب و در خدمت به آن قرار گیرند، برای آن ها به وجود می آید. این امکان همچنین برای یک حزب کمونیست انقلابی بوجود می آید تا بتواند توده وسیعتری را رهبری کند و بر روند جنبش های توده ای و خیزش ها موثر باشد. چنین جهت گیری و حرکت عملی در آن راستا گامی اساسی در راه تدارک برای انقلاب و تسریع انقلاب است. بعلاوه این جهت گیری تنها پروسه تحول انسانها به مثابه بخش ضروری برای یک انقلاب آگاهانه را در بر نمی گیرد بلکه تحول سازمان رهبری کننده آن انقلاب و تکامل ساختمان حزب، بخش جدایی ناپذیر آن خواهد بود. بدون گام برداشتن در چنین مسیری آنچه باقی می ماند از یک طرف راهی است به انفراد، کوچک ماندن، سرخوردگی، در خود فرو رفتن و از طرف دیگر دنباله روی از نیروهای طبقاتی دیگر، بویژه نیروهای بورژوازی.

۵- لزوم جمع‌بندی از گذشته و پایان دادن به بحران کنونی

چرا نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران با بی تفاوتی از بسیاری مسایل و عملکردهای خود در قبال خیزش‌ها و جنبش‌ها گذشته‌اند؟ چرا کمبودها و ناتوانی‌های خود در ایفاء کردن نقشی در خیزش‌های اخیر و همچنین واقعیت موقعیت کنونی خود را به چالش نمی‌گیرند و حتی برخی با گرفتن چهره‌ای پیروز و به مثابه رهبران انقلاب آینده حاضر به قبول موقعیت واقعی خود نیستند و در نتیجه از هر گونه تلاش برای یافتن راه و چاره‌ای یا اصلاح خود و از تلاش برای برداشتن موانع، سرباز می‌زنند.

همانگونه که اشاره شد برخی شکست قدرت سیاسی پرولتاریا در چین و شوروی و یا کارزار ضد کمونیستی بورژوازی جهانی و یا عده‌ای دیگر رشد بنیادگرایی اسلامی و همچنین برخی دیگر قلع و قمع کمونیستها توسط رژیم شاه و جمهوری اسلامی را مسئول شرایط کنونی می‌دانند. نمی‌توان در تاثیر این فاکتورها در موقعیت کنونی و ضعف جنبش کمونیستی شک کرد اما نمی‌توان آنها را عامل اصلی و واقعی شرایط کنونی این جنبش دانست. چرا که این بحث‌ها مبتنی بر کل واقعیت نیست. مبتنی بر هسته بحث «چه باید کرد» و نقشی که از عنصر آگاه انتظار می‌رود نیست، مبتنی بر نقشی که دینامیک انسان و عنصر آگاه می‌تواند ایفا کند نیست. به عبارت دیگر مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک نیست.

آنچه که روشن است اوضاع فعلی نمی‌تواند ادامه یابد و ما ملزم هستیم که راه و چاره‌ای برای بیرون آمدن از این اوضاع بیابیم. دیگر در شرایطی نیستیم که بتوان دست روی دست گذاشته و به گذشته خود و رفقای جانباخته و از خودگذشتگی آنها افتخار کنیم. هدف آنها نه زنده نگاه داشتن نام این و یا آن سازمان و یا حزب بلکه هدف شان رهایی زحمتکشان، مقابله با ستم و استثمار و رهایی بشریت بوده است. ما یاد آنها را با تلاش و پی‌گیری برای زدودن اشکالات خود و کل جنبش کمونیستی از بحران کنونی، گرامی می‌داریم و در این راه می‌کوشیم تا تلاش و از خودگذشتگی و فداکاری آنها را این گونه پاس بداریم. تجارب مبارزاتی در ایران و جهان در چند دهه اخیر این امکان را می‌دهد و ما را در موقعیتی قرار داده است که اگر با اتکاء به ماتریالیسم دیالکتیک به گذشته خود بنگریم و با دیدی انتقادی از آن گذشته جمع‌بندی کنیم می‌توانیم به طور واقعی تری اشکالات مهم و جدی خود را شناسایی کرده، بهتر درک کنیم و از آن‌ها گسست کنیم.

قدم اول یک جمع‌بندی واقعی از گذشته است. جمع‌بندی که هدفش توجیه اشتباهات نباشد و توجیه چرخش‌ها نباشد. هدفش حل تضاد و باز کردن گره و نه بریدن گره باشد. متأسفانه بی‌میلی و حتی اجتناب از جمع‌بندی‌های واقعی ریشه‌ای از عملکردها و فعالیت‌های گذشته خود رواج بسیاری دارد. اگر هم با جمع‌بندی‌هایی روبرو بوده‌ایم، جمع‌بندی‌هایی سطحی، مقطعی و ذهنی گرایانه و جانبدارانه از خود بوده که نتایجش از قبل معین بودند و در نتیجه حاصلی جز تکرار و بازتولید همان اشتباهات و گاهی بسیار بدتر را در بر نداشته است. اما واقعیت این است که جنبش چپ در شرایطی قرار گرفته است که مجال بیشتری برای ادامه این نوع نگرش‌ها و عملکردها برایش موجود نیست.

بنابراین ما نمی‌توانیم و نباید نواقص، کمبودها و ضعف‌های خود را به گردن توده‌ها، عوامل و شرایط عینی و اوضاع نامساعد و یا حتی ارتجاع بیندازیم. تا زمانی که به معنای واقعی درک نکنیم که عامل بسیاری از کمبودها بر عهده ما، خط ما و نگرش و عملکردهای ماست، نه این نواقص برطرف می‌شوند و نه راهی برای پیشروی واقعی گشوده خواهد شد. فرآیند تغییر و رفع نواقص نیز بستگی به این دارد که آیا به ضروریات جنبش و انقلاب توده‌ها پاسخ داده می‌شود یا خیر؟

واقعیت این است که: یکم، اشتباهات در گذشته دفن نمی‌شوند و دوم اینکه اشتباهات در جای خود باقی نمی‌مانند. این اشتباهات به این شکل و یا شکلی دیگر به زندگی خود ادامه خواهند داد و تکامل می‌یابند. به همین دلیل ما نمی‌توانیم در مورد اشتباهات گذشته خود بی‌تفاوت باشیم یا تصور کنیم که آنها شامل مرور زمان

خواهند شد. ما در مورد هر موضعی که اتخاذ می کنیم و یا هر عمل و فعالیتی که انجام می دهیم مسئولیم حتی اگر اشتباه ما برای کسی معلوم نشود و یا کسی به آن ایراد نگیرد. به همین دلیل ما باید در مورد درستی و یا اشتباه بودن آن بشدت حساسیت بخرج دهیم و اگر با هر عملکرد و یا موضع اشتباهی تسویه حساب قطعی نکنیم، عمق و دامنه آن گسترده تر خواهد شد. همانگونه که هر ضعف و اشتباهی، تاریخ و فرایند تکاملی خود را دارد.

بدون نقد و بررسی مواضع و عملکردهای گذشته تیزی و صحت پراتیک های آینده ممکن نیست. بسیاری تجارب تاریخی در جنبش کمونیستی ایران و هم چنین در جنبش کمونیستی جهان نشان از آن دارد که نمی توان با اشکالات اساسی خط سیاسی ایدئولوژیک سازش کرد. چرا که در فرآیند تکامل خود می تواند به قلب ماهیت انقلابی یک حزب و سازمان منجر شود.

نیروهای منتسب به کمونیسم در ایران در طول تاریخ خود متاثر از انقلابات کشورهای روسیه، چین، ویتنام، کوبا و آلبانی، همچنین متاثر از خط کمینترن و انترناسیونال چهارم نیز بوده است. این خط و خطوط نیز همخوانی ها و تداخلاتی داشته اند. اما آنچه بیش از بقیه تاثیر داشته است انقلاب کوبا و جنبش چریکی آمریکای لاتین است. با شدت گرفتن جنگ سرد گرایش این نیروها به طرف شوروی رویزونیستی، نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و برخی کشورهای دیگر بیشتر شد. حتی می توان گفت که نیروهایی که معتقد به مشی چریکی نبودند از نفوذ نگرش های آن بی تاثیر نماندند. این جنبش همچنین متاثر از برخی ایدئولوژی های حاکم در جامعه مانند مذهب نیز بودند. اگر چه همه ظاهرا مبلغ کمونیسم بودند اما در عملکرد و متدولوژی مثل برخورد به مسئله ملی، برخورد به اهمیت تئوری، برخورد به توده ها و سازمان دهی و بخصوص در برخورد به مسئله زنان و بازتاب تفکرات مردسالارانه و همچنین برخوردهای شدیداً سکتاریستی، دگم و مذهبی به سازمان، گروه و مواضع اتخاذ شده خود و یا حتی در برخورد به کمونیسم و خالی کردن آن از محتوای علمی، از آن شیوه تفکر تاثیر گرفته بودند. به گونه ای که سکتاریسم، دگماتیسم و برخورد مذهب گونه همچنان یکی از معضلات جنبش چپ باقی مانده است.

برخورد انحرافی دیگری که در نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران همچنان قدرت مند است چگونگی برخورد به جنبش ها و مبارزات طبقه کارگر است. بدون شک مبارزات کارگری از مهمترین مبارزات توده های مردم علیه سیستم استثماری و ستمگرانه است. حمایت از مبارزات شجاعانه کارگران بخصوص در شرایطی که نه تنها یک سیستم استثماری و ستمگرانه حاکم است بلکه بشدت ضد کارگری و استبدادی است از مهمترین وظایف کمونیست هاست و نه تنها حمایت بلکه لزوم فعالیت و سازماندهی در جنبش کارگری به مثابه یکی از مهمترین جنبش های توده ای، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. اما مشکل مهم این است که در دید بسیاری، جنبش و مبارزات اقتصادی و خودبخودی کارگری در هر سطحی معادل جنبش کمونیستی قرار داده می شود و در محور فعالیت ها در هر شرایطی گذارده می شود. این موضع باعث می شود که وظایف کمونیستی به حاشیه رانده شوند و عملاً به انحراف اکونومیستی بیانجامد که پیامدهای مخربی را برای جنبش کمونیستی در بر داشته است.

گرایش معادل قرار دادن جنبش کمونیستی با جنبش کارگری، تاریخ طولانی در جنبش کمونیستی دارد. لنین در مبارزه با اکونومیست های روسیه توانست ضربه مهلکی بر جنبه های مختلف این طرز تفکر وارد آورد اما وجود جنبش های قدرتمند کارگری در کشورهای اروپایی و نفوذ احزاب کمونیست در این جنبش باعث شد که بسیاری از خط فاصل ها و تفاوت ها همچنان پوشیده بماند و مورد مبارزه قرار نگیرند و یا دوباره احیاء شوند. چنین نگرشی بی توجهی به لزوم سازماندهی در کلیه عرصه ها و بی توجهی به تدارک برای انقلاب و تسریع آن را به همراه خواهد داشت.

۶- نکته پایانی

خلاصه کنیم، شرایط ایران بسیار پرتلاطم است، تاثیر شرایط و اوضاع نابسامان جهانی، تضادهای بین جمهوری اسلامی و آمریکا و اوضاع اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی، همه آنها فشارهای بی سابقه ای را بر مردم ایران تحمیل کرده است. مبارزات سیاسی و اقتصادی توده ها و اقشار مختلف مردم به سطح کم سابقه ای رسیده است. بحران ویروس کرونا و برخورد ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی که موقعیت سلامت و حفظ مردم در مقابل این ویروس را در رده های آخر اولویت خود قرار داده است به کشتار عظیم توده ها و بخصوص توده های اقشار ضعیف و تحتانی جامعه انجامیده است. در این شرایط نابسامان، پرتلاطم و کم سابقه مبارزاتی و خلاصه یک اوضاع بشدت انفجاری، خلاء یک رهبری انقلابی واقعی و کمونیستی که بتواند مبارزات مختلف مردم را متحد و در مجرای یک مبارزه همه جانبه علیه سیستم استثماری و ستمگرانه و وابسته قرار دهد بشدت احساس می شود. خیزش های اخیر نشان داد که چنین رهبری در جریان یک خیزش و بخودی خود بیرون نخواهد آمد. خطر اینکه جریانات و آلترناتیوهای ارتجاعی یک بار دیگر بر جنبش و مبارزات مردم سوار شوند تشدید شده است و تحرکات جریانات ارتجاعی وابسته به آمریکا همانند رضا پهلوی و یا آلترناتیوهای ارتجاعی دیگر این مسئله را تایید می کند.

در چنین شرایطی ما باید با این واقعیت نیز روبرو شویم که جنبش کمونیستی در ایران با بحران واقعی روبروست. این بحران متأثر از جنبش کمونیستی بین المللی است متأثر از کشتار و سرکوب وحشیانه جمهوری اسلامی و رژیم شاه علیه کمونیست هاست، متأثر از سقوط بلوک شرق که به دنبالش کارزار شریانه امپریالیسم علیه کمونیسم را به همراه داشت؛ اما عامل اصلی این بحران، انحرافات و اشکالاتی است که جنبش ما در درونشان غرق شده است و تلاشی برای بیرون آمدن از آن نکرده و به طور روز افزونی از بکاربرد ماتریالیسم دیالکتیک دور شده است. بدتر اینکه واقعیت اشکالات و کمبودهای خود را به رسمیت نمی شناسد. حتی ناکامی ها و غیبت ها در رابطه با خیزش های مردمی یک دهه اخیر نتوانست شوک لازم را وارد آورد و حداقل به سوالاتی در این مورد دامن زند. اشکالاتی که به سطح جدی رسیده است و این جنبش را از درون می خورد. از لحاظ نگرشی اشکالاتی چون ذهنی گرایی از یک طرف و پراگماتیسم و دنباله روی از شرایط از طرف دیگر عمیقا به درون این جنبش نفوذ کرده است. این اشکالات نگرشی به اشکالاتی در زمینه تشکیلاتی و سازماندهی چون خود مرکزبینی و سکتاریسم، بی توجهی به ضرورت و لزوم اتحاد توده های مردم از همه اقشار و طبقات و لزوم جدا کردن دوستان از دشمنان انقلاب دامن زده است. روند چنین موقعیتی پراگماتیسم و غرق شدن در کارهای روزمره بدون هدف و در مقاطع کلیدی، دنباله روی از طبقات دیگر از یک طرف و از طرف دیگر ایزولگی و جدایی از واقعیت های مادی بوده است. اگر اوضاع بدین منوال ادامه یابد، چنین جنبشی نه تنها نقش موثری بلکه هیچ گونه نقشی را در خیزش و یا بحران های سیاسی آینده ایفا نخواهد کرد و بازهم فرصت دیگری از دست خواهد رفت.


در نتیجه ضرورت یک جمع بندی عمیق و واقعی، از خود و جنبش چپ و عملکردهایش در کل و بخصوص در چهار دهه اخیر احساس می شود. بررسی فعالیت ها، متدهای کار و جهت گیری ها در رابطه با یک انقلاب پرولتری که در خدمت به رهایی بشریت باشد از مهمترین و کلیدی ترین اجزاء چنین جمع بندی است. تنها چنین جمع بندی می تواند ما را در موقعیتی قرار دهد که بتوانیم ارزیابی صحیحی از فعالیت ها و تلاشهایمان برای انقلاب پرولتری و تدارک واقعی در چنین راهی داشته باشیم. جمع بندی که بتواند راه نقد و اصلاح را در دستور کار قرار دهد. جمع ما خود را متعهد می کند که خود را در چنین مسیری قرار دهد.

چنین مسیری تنها زمانی می تواند بدرستی طی شود که از واقعیت ها آغاز کنیم، خود را متکی به ماتریالیسم دیالکتیک یعنی متدی علمی کنیم. اما موضوع به هیچ وجه شروع از هیچ نیست. رفقای ما در سر تا سر دنیا نزدیک به دو قرن است که مبارزات قهرمانانه ای را در گوشه و کنار دنیا در اروپا و آسیا، در آمریکا و آفریقا در کشورهای پیشرفته و عقب مانده، در شرایط خفقان و یا به اصطلاح دموکراتیک، به پیش برده اند، و در این راه جانفشانی ها، فداکاری ها و از خود گذشتگی های بی حدی نشان داده اند. صدها هزار نفر از بهترین و آگاه ترین فرزندان جامعه بشری در راه مبارزه با حاکمین و حامیان طبقات مرتجع و استثمارگر جان باخته اند. حاصل این جانفشانی ها و فداکاری ها و مبارزات هرگز و هرگز از بین نرفته است و به دستاوردها و تجاربی برای مبارزات آینده مبدل شده اند و تعهد ما آنست که دستاوردهای این مبارزات را مشعل راه خود کنیم و این مبتنی است بر ماتریالیسم دیالکتیک. بزرگترین دستاوردهای این مبارزات عظیم، کمون پاریس، انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتاری در چین است که قدرت سیاسی پرولتاریا را به منصفه ظهور رساندند و ساختمان سوسیالیسم را آغاز کردند و هر یک از انقلابات آن را به نقطه ای فراتر به پیش بردند. به همین دلیل اتکاء به این مبارزات و جمع بندی از آنها باید نقطه آغاز ما باشد.

در این مسیر باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به چنین تلاشی دست زده است و توانسته با جمع بندی از جنبش بین المللی کمونیستی، بررسی دستاوردها، کمبودها، نارسایی ها و اشتباهات و برخی از علل ناکامی در انقلابات پرولتری و همچنین مبارزات مهم قرن بیستم، سنتز نوینی از کمونیسم ارائه دهد. این سنتز درکی بالاتر از کمونیسم بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک را ارائه می دهد.

مسلح شدن به متد علمی برای تغییر جامعه، در خدمت به انقلاب کمونیستی است و بنابراین به هیچ وجه نباید شکل دنبال روانه، دگم و یا مذهب گونه به خود بگیرد چرا که در آن صورت در تضاد با هسته اصلی آن قرار خواهد گرفت.

ما تلاش کردیم که با چنین جهت گیری به بحران جنبش کمونیستی در ایران بپردازیم و تلاشی را برای اصلاح این اشتباهات آغاز کنیم، باشد که برای ترسیم راهی در جهت انقلاب پرولتری موثر واقع گردد. انقلابی که سیستم استثماری و ستمگرانه مذهبی کنونی را سرنگون سازد و قدرت سیاسی توده ها و زحمتکشان جامعه را برقرار کند و جامعه را در مسیر محو هر گونه ستم و استثمار، و هر گونه تبعیضی یعنی جامعه کمونیستی به پیش رهنمون سازد.



بررسی
خیزشهای اخیر
و نیروهای
منتسب به جنبش
کمونیستی ایران

جمعی از کمونیست های انقلابی - ایران

برای تماس با ما:

Email: jake.ir2020@gmail.com